

سلسلہ مباحث امامت و مہدویت

۶

نظام امامت و رہبری

امامت حضرت بقیۃ اللہ و نقشبان سائندہ عقیدہ بہ امامت آن حضرت علیہ السلام

حضرت آیتہ اللہ العظمیٰ صافی کلیا کجانی مدظلہ الشریف



نظام امامت و رہبری

امامت حضرت بقیۃ اللہ و نقشبانی سائزہ عقیدہ بہ امامت آن حضرت علیہ السلام

حضرت آیتہ اللہ العظمیٰ

آقای حاج شیخ لطف اللہ صافی کلیانجانی مدظلہ العالی



مؤسسه انتشارات حضرت معصومه سلام الله علیها

نام کتاب: نظام امامت و رهبری

مؤلف: آیه الله العظمیٰ حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

لیتوگرافی: اهل بیت علیهم السلام

چاپخانه: سپهر - قم

تاریخ چاپ: دیماه ۱۳۷۵ / نیمه شعبان ۱۴۱۷

تیراژ: ۵۰۰۰

قیمت: ۲۴۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴-۶۱۹۷-۰۳-۵

ISBN: 964 - 6197 - 03 - 5

ایران - قم - خیابان ارم - صندوق پستی ۳۹۳۹ / ۳۷۱۸۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ وَيُنَجِّي الصَّالِحِينَ
وَيَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَيَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ وَالصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ خَلْقِهِ وَأَشْرَفِ رُسُلِهِ، أَبِي الْقَاسِمِ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، لَا سِوَمَا بَقِيَةِ اللَّهِ وَحُجَّتِهِ
عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ
وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِنِّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ
وَنُورِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا
كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾.

مقدمه ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس خداوند جل و علی را که عنایت نمود در
آستانه یک هزار و یکصد و شصت و دومین سالروز ولادت پر
برکت حضرت ولی عصر حجة ابن الحسن العسکری
ارواحنا فداه چهارده اثر از سلسله مباحث امامت و مهدویت به
قلم حامی و مروّج مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و
نگهبان مخلص مرزهای عقیده، مرجع عالیقدر حضرت آیه الله
العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی (مد ظله العالی)
رابه منتظران و شیفتگان لقای آن حضرت تقدیم
نماییم.

این آثار گرانقدر شامل بحثها، پرسشها و پاسخهای گوناگون
پیرامون زندگی، خصائص، اوصاف، غیبت و ظهور آن حضرت،
توسط آن مرجع بزرگ در سنوات گذشته در مناسبتها و
فرصتهایی پیرامون موضوع بسیار ارزنده و بنیادین

«ولایت و امامت عامه و خاصه» خصوص امامت و مهدویت حضرت بقیه الله مولانا حجة بن الحسن العسکری ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداه تألیف و بوسیله ناشران معتبر کشور مکرراً چاپ و نشر گردیده است.

ششمین اثر از این سلسله مباحث به نام «نظام امامت و رهبری» است، امیدواریم چاپ این کتاب شریف مورد رضای خداوند متعال و منظور نظر کیمیا اثر حضرت بقیه الله مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و عاکفان عتبه مقدس آن غوث زمان و قطب جهان قرار گیرد.

بمنه و کرمه

انتشارات حضرت معصومه علیها السلام

۱۵ شعبان المعظم ۱۴۱۷

پیشگفتار

شناختن و دانستن مفهوم و معنای صحیح دعوت و اصطلاحات هر مکتبی، در قبول یا رد آن دخالت تمام دارد، و بسا که همان تعریف صحیح و شناساندن درست در توجیه و واداشتن به باور و ایمان به آن کفایت کند، و آنان را که ذهنی صاف و روشن و پاک از تعصب و لجاجت داشته باشند از خواستن دلیل دیگری بی نیاز نماید.

مفاهیم و اصطلاحات و تعریفات دعوت اسلام، که در قرآن مجید و احادیث شریفه وارد شده است، این ویژگی را دارند. اسلام، توحید، نبوت، عدل، امامت، معاد و سایر الفاظ و اصطلاحات اسلامی در قرآن مجید و حدیث، چنان تعریف و تفسیر می‌شوند که خود به خود باور آفرین است. لذا بسیاری در آغاز طلوع خورشید درخشان اسلام تا حال، به مجرد شنیدن دعوت اسلام آن را پذیرفتند. به عکس تفسیرهای مغرضانه یا نادرست و ناآگاهانه موجب تحریف و قلب حقایق و ایجاد شبهه و ناباوری می‌شود و چون برای اینکه اصطلاحات و دعوت اسلامی از توجیحات ناروا و تفسیرهای غلط مصون بماند، و کسی در مقام شناخت دعوت اسلام و اصول و فروع آن به گمراهی و ضلالت

نیفتد، بر حسب احادیث مأثور ثقلین و احادیث معتبر دیگر، قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام حجّت و راهنمای امت می باشند، در تعریف اسلام و ارکان دعوت آن، باید به قرآن مجید و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و احادیث شریفه اهل بیت علیهم السلام رجوع شود، تا از انحراف و گمراهی مصون بمانیم.

تعریفات و ارشادات و شرح و بیانهای که از این منبع باشد صحیح و صد در صد اسلامی و اصیل است.

یکی از این اصطلاحات و الفاظ اسلامی «امام» و «امامت» است که در قرآن مجید و احادیث و کتابهایی که در علوم مختلف اسلامی نوشته شده، بسیار دیده می شود^(۱)، و فرقه ناجیه^(۲) و محقه شیعه اثنی عشریه را «امامیه» می گویند، برای اینکه معتقد به وجود امام در هر عصر و زمان می باشند.

البته کم و بیش این عقیده را همه درک می کنند اما از آنجائی که آشنائی بیشتر با این عقیده سازنده و مفهوم امام و امامت و دانستن رابطه این عقیده با عمل و با نظام سیاسی و تابعیت از آن، کمال لزوم را دارد، و نظر به اینکه بر خلاف گمان برخی نا آگاهان، این مسأله و اصل اسلامی تنها یک مسأله عقیدتی نیست و به عمل و نظامی که مسلمان باید تابعیت آن را داشته باشد ارتباط دارد، و بالأخره علاوه بر اعتقاد به

۱- در قرآن مجید کلمه «امامت» نیست، اما «امام» به صورت مفرد و جمع آن «ائمّه» در دوازده مورد آمده است.

۲- در موضوع اینکه فرقه ناجیه که در حدیث مشهور آمده است شیعه اثنی عشری می باشند، به رساله «حول حدیث الافتراق» تألیف نگارنده و کتابهای دیگر رجوع شود.

امامت اشخاص و افراد معین، عقیده به نظام مستمر الهی است که بهترین و برترین نظام است، در این مقاله در رابطه با امامت حضرت بقیة الله، مهدی موعود، حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - و نقش سازنده عقیده به امامت آن حضرت، به طور فشرده توضیحات و مطالبی در صورت چند پرسش و پاسخ در اختیار علاقمندان گذارده خواهد شد، و اضافه می شود که رسمیت یافتن حکومت شرعی و نظام اسلامی به اجرای احکام سیاسی و عدالت اسلام به تعهد و قبول پذیرش مردم از نظام امامت ارتباط دارد. لذا نشناختن امامت و امام زمان و نبودن در این نظام الهی مساوی است با بودن در نظام جاهلیت و رژیمهای غیر اسلامی. چنانکه در حدیث شریف نبوی معروف است:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً

«هر کس بمیرد، در حالی که امام زمان خویش را نشناخته باشد،

به مرگ جاهلیت مرده است.»

شانزده پرسش

پیرامون امامت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه

پرسش: چرا کاوش برای شناختن امام واجب است؟

پاسخ: کاوش برای شناختن امام به این جهت واجب است که حداقل این احتمال در بین است که شخصیتی باشد که اطاعت او به حکم خدا بر ما واجب و بر امور ولایت داشته باشد، و مفسر قرآن و مبین احکام و رهبر دین و دنیای مردم باشد، و با این احتمال، عقل ما را موظف می‌نماید که پیرامون آن به کاوش بپردازیم و او را شناسائی نمائیم. و اگر در این وظیفه مسامحه کنیم و چنین شخصیتی وجود داشته باشد و او را نشناخته باشیم، معذور نخواهیم بود و الزام عقلی و وجدانی داریم که دنبال این احتمال را بگیریم تا به نفی یا اثبات آن برسیم.

و این بیان در لزوم شناختن پیغمبر و بلکه لزوم کاوش از وجود خدا نیز جاری است. هیچ کس معذور نیست که در برابر اینگونه مسائل بی تفاوت باشد. باید برای هر یک از این پرسشها پاسخ داشته باشد، که صاحب این جهان و آفریننده این جهان کیست؟ و زندگی و حیات و بطور کلی عالم هستی پوچ و پوک و لغو و باطل و ناامید کننده است، یا با

محتوی و بر حق و امید بخش و در مسیر بقاء و کمال است؟ خدا بندگان را با نیازی که به هدایت دارند چگونه هدایت کرده است؟ آیا به همان هدایت‌های عقلی و فطری اکتفا کرده، یا علاوه به وسیله افرادی به نام انبیاء و پیامبران، آنها را به برنامه های اعتقادی و اخلاقی و عملی هدایت فرموده و حجت را بر مردم تمام کرده و لطفش را کامل نموده است؟ آیا برای رهبری بعد از پیغمبر، کسی را معین کرده است؟ و اگر معین کرده است شخص تعیین شده کیست؟ اگر هم کسی بشر را متوجه به اینگونه پرسشها ننماید، خود به خود این سؤالات برایش پیش می آید.

علاوه بر این، در مورد شناخت امام، قرآن و احادیث نیز دلالت و صراحت دارند مثل آیه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدای را اطاعت کنید و رسول و صاحبان امر از خویش را فرمان برید.»

روشن است طبق این آیه اطاعت ولی امر واجب است، و آن بدون شناخت او امکان پذیر نیست. از این جهت شناختن امام واجب است، بنابراین هیچ کس در ترک معرفت امام و تحقیق و کاوش از این موضوع معذور نمی باشد.

پرسش: امامت چه مفهومی دارد و چگونه شرح و تفسیر می‌شود؟

پاسخ: امام و امامت بر حسب لغت مشتق از «أم» به معنای هر چیزی است که چیزهای دیگر به آن ضمیمه و نسبت داده می‌شوند، و یا از او پیدا می‌شوند، یا الهام می‌گیرند، و اطلاق امت هم بر گروه و جماعتی که در یک امر اشتراک فکری و اعتقادی، یا سیاسی، یا مکانی، یا زمانی، یا زبانی دارند، و ضمیمه به هم شده‌اند، ظاهراً از همین جهت است، و ترجمه و تفسیر امام به پیشوا و قائد و رهبر همه به این ملاحظه است.

پس امام و امت و امامت، در معنی به هم نزدیک و وابسته‌اند هر کجا که امت هست امام و امامت نیز هست، و امت بی امام معنی ندارد، چنانکه بر مردمی که در یک شهر و یک مکان مسکن دارند یا اهل یک زمان و یک زبان باشند، در صورتیکه از جهت سیاست و اجتماع و دین یکسان نباشند، ظاهراً اطلاق امت مجاز است، چون اطلاق «امام» بر زبان و مکان قابل توجیه نیست، و بلکه در غیر انسان اطلاق «امام» اگر چه کتاب دینی باشد، نیز به عنایت می‌باشد. و بالأخره اطلاق امت بر مردمی که پیشوا و امام و رهبر واحد داشته باشند با معنای اصل موافقتر

است و حقیقت است. لذا اطلاق امام بر پیغمبر و امام و اطلاق امت بر پیروان پیغمبر و امام حقیقت است^(۱).

اما اطلاق امت بر مردم فارس و روم و هند یا اصناف پرندگان و جانداران دیگر، یا پیروان تورات و انجیل، اگر مجاز نباشد مثل اطلاق امت بر پیروان پیغمبر و امام، ظاهر در معنای حقیقی نیست.

بنابر این، امت بر گروهی گفته می‌شود که به واسطه پیروی از امام واحد، همه هم قطار و به امام خود انتساب داشته و مقتدی باشند. و امام کسی است که این گروه به او منضم و منتسب و رهبر و پیشوا و مقتدای آنها باشد. این هم ناگفته نماند، چنانکه اشاره شد بر حسب لغت «امام» بر هر کسی که جماعتی به او انضمام و انتساب دارند، خواه امام حق و عدل باشد یا امام باطل و جور، اطلاق می‌شود، اما وقتی بطور مطلق امام گفته شود، ظاهر در امام حق است یعنی آن امام حق مقصود است.

این توضیحات بر حسب لغت و مفهوم و معنی لغوی امام و امامت و امت است که مع ذلک باید گفت به تحقیق و بررسی و مراجعه بیشتر به کتابهای لغت و مخصوصاً تأمل بیشتر در آیات قرآن مجید و نهج البلاغه و احادیث نیاز دارد.

امامت بر حسب اصطلاح

امامت وقتی بطور اطلاق و بی قید گفته می‌شود، پیشوائی و سرپرستی و وجود الگوئی و نمونه برتر و عالی تر و نمایش یک مکتب است، و به عبارت دیگر، مقصود از امامت، در اصطلاح و در هنگامی که بدون قرینه‌ای ذکر شود، در لسان قرآن و نهج البلاغه و سایر احادیث و

۱- رجوع شود به تعلیقه «۱».

روایات، منصب و مقامی است که خدا به افرادی از خواص بندگان شایسته خود که انسان مافوقند عطا می‌کند، و دارندگان آن منصب، کارگزاران خدا و نگهبان امر و شرع خدا، و گواهان بر خلق خدا و دست پروردگان خدا، و در قیامت مدافع از پیروان خود و شفعاء آنها می‌باشند، و وارد بهشت نشود، مگر کسی که آنها را بشناسند و آنها او را بشناسند. و وارد آتش نشود، مگر کسی که آنها را انکار کند و آنها او را انکار نمایند.

کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ فقط توسط آنان شرح و تفسیر می‌شود، و هر کس تندرفته باشد باید به سوی آنها باز گردد، و آنان که کند می‌روند باید خود را به امام برسانند.

امامان مانند نجوم آسمانند، که هر زمان یکی از آنان از دنیا برود دیگری قائم مقام او می‌شود. اگر سخن بگویند حق و راست می‌گویند، و اگر سکوت کنند کسی بر آنان پیشی نمی‌گیرد، درهای حکم و حکمتهای خدا در اختیار امام است.

امام حیات علم و مرگ جهل است، بردباریش از دانائیش آگاهی می‌دهد، و ظاهرش از باطنش.

امام از حق و قرآن جدا نمی‌شود و قرآن و حق از امام جدا نمی‌شوند.

امامان ارکان اسلام و پناهگاه مردم می‌باشند، حق به واسطه آنها به نصاب و معیار خود قرار می‌گیرد، و آنان راسخان در علم هستند. خدا آنان را برگزیده و بلند گردانیده، هر کس به امام تمسک جوید و در کشتی ولایت و ایمان به او بنشیند، نجات می‌یابد.

آیات کریمه قرآن در شأن آنها نازل شده و گنجهای علم خدا به آنها

عطا شده. زمین از وجود امام خالی نخواهد ماند، یا امام ظاهر و آشکار است، یا غایب و پنهان از انظار.

امام رهبر سیاسی و فکری و خلیفه خدا و حاکم و ولی امر است، یعنی همه این مقامات از شؤون او است. او از جانب خدا ولی امر و حاکم و خلیفه است، و اولویت به اموال و نفوس مردم دارد و بر اداره امور و کارها و احقاق حقوق و دفع و رفع ظلم و اجرای احکام و سیاست، و بر قرار کردن عدالت در بین مردم و حفظ نظام و تأمین امنیت و آسایش خلق، و عمران زمین و فراهم ساختن وسائل ترقی و تعالی برای همگان، ولایت دارد. امر، امر او و فرمان، فرمان او است^(۱)

علمای کلام، «امامت» را تعریف فرموده‌اند که: ریاست بر کلیه امور دین و دنیای مردم است، به واسطه پیغمبر. نواحی شخصیت امام متعدد است و به اعتبار این نواحی، امام لقب خاص دارد. مثلاً یکی از القاب امام خلیفه الله است، وقتی از سوی خدا در نظر گرفته می‌شود. وقتی ولی الله خوانده می‌شود، بیشتر نظر به وسعت و گسترش اختیارات و توسعه منطقه نفوذ امر او و اولویتش بر اموال و انفس و جهات دیگر است. وقتی او را وصی می‌گویند، جنبه اختصاص او به پیغمبر و انتخاب او برای امور مربوط به پیغمبر و امام سابق و محرمیت او به اسرار و مأموریت‌های خاص، و پاسداری از امانات مهم الهی در نظر گرفته می‌شود.

۱ - آنچه در اینجا از اوصاف امام نوشته شد، اقتباس از قرآن مجید و اخبار معتبر و نهج البلاغه است.

هر کس بخواهد بر بیشتر از این شؤون امام و امامت مطلع شود، می‌تواند به کتاب شریف کافی «کتاب الحجّه» رجوع نماید.

پرسش: نظام امامت، با «توحید» خداوند متعال چه رابطه‌ای دارد؟

پاسخ: مسأله امامت، از مسائل مهمی است که علاوه بر آنکه خود اصل است، با سایر عقاید اسلامی مرتبط است و مخصوصاً از اصل توحید که مصدر اصول دیگر است، مایه و اصالت می‌گیرد، و عقیده توحید در ابعاد و اقسام متعددی که دارد، خود به خود عقیده به نظام الهی امامت را طبق برداشتی که شیعه از آن دارد فرا می‌گیرد، و میزان و معیار در تشخیص هر عقیده اسلامی، این است که به منبع صاف و زلال عقیده توحید اتصال داشته باشد.

از باب مثال، عقیده «نبوت و وحی» بر اساس همین عقیده به توحید و علم و حکمت و قدرت خداوند متعال استوار است.

وضع و تقنین قوانین، و تشریح شرایع و احکام، و بالأخره تکلیف و الزام مردم به انجام یا ترک هر کار، فقط سزاوار خداوند متعال است که مالک همه و حاکم بر همه است، و به مصالح و مفاسد و ظاهر و باطن و تمام اسرار وجود این انسان (موجودی که بر خودش هنوز ناشناخته مانده) عالم و آگاه است. و بالأخره نبوت از جهت اصل و مصدرش،

وحی خدای یگانه و ارتباط با غیب جهان و صاحب و مالک حقیقی و خالق عالم است. و از جهت محتوا، تشریحات و اوامر و نواهی و طرحهای تربیتی الهی برای ترقی و کمال بشر است، و از جهت وظیفه و تکلیف، شخص نبی از جانب خدا مأمور و عهده دار ابلاغ آن به بندگان خدا است. قوانین مختلف و نظامهای گوناگون، علاوه بر اینکه از منبعهای غیر اصیل و غیر صالح و حاکی از استعلا و طغیان است، در جهت تفرقه و جدائی و تعدد مناطق نفوذ و موجب استبداد و استضعاف و سایر مفسد نظامهای مشرکانه و جاهلی نیز می باشد.

امامت و رهبری

امامت و رهبری نیز در ابعاد متعددش، شعاع و شعبه عقیده توحید است و باید چنانکه عالم تکوین دارای نظام واحد و قوانین واحد است، نظام تشریح و قوانین و اداره امور مردم نیز طبق آن واحد باشد و چنانکه در آنجا غیر خدای یگانه و اراده و تقدیر او مداخله ندارد، در محیط اختیار بشر نیز غیر برنامه های تشریحی الهی برنامه دیگری مطرح نشود و احدی خود سرانه و مستبدانه حق مداخله در امور مردم، و امر و نهی حکومت بر آنها را نداشته باشد.

تمام حکومتها و مداخلات و ولایتها و تصرفات جزئی و کلی بشر باید به اذن خدا باشد تا همه در مسیر واحد به سوی هدف واحد به حرکت کمالی خود ادامه دهند.

غیر از نظام خدا، همه نظامها طاغوتی، و غیر از نظام امامت، همه شرک و طاغوت پرستی و استعباد و بی احترامی به حقوق انسان و

حکمرانی بشر بر بشر و استعلا و استکبار است، که نمونه آن رژیم پلید دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران، و رژیمهای سوسیالیستی و دموکراسی موجود شرق و غرب است، که از همه اعمال و برنامه ها و برخوردها و جنگها و حتی صلح هایشان، شرک و استضعاف و سلطه جوئی و نفی حاکمیت و ولایت خدا آشکار است، در هر یک از این نظامها به شکلی وبه اسمی ظلم و طغیان و سرکشی بشر خودنمایی می کند، و تا این نظامها بر جهان مسلط باشند و تا در جهان نظام مستمر امامت که یگانه نظام الهی است استقرار نیابد این رژیمها و این نظامهای مشرکانه اگر چه اسم و هدفشان را عوض کنند تحمیل بر بشر و موجب شدت فشار و تضادهای اقتصادی و سیاسی و بحرانهای مختلف و تبعیضات گوناگون خواهند شد.

هم اکنون این حکومتهای غیر شرعی برای ارباب ملل ضعیف و حفظ نفوذ ظالمانه خود در کشورهای دیگر در هر دقیقه ای یک میلیون دلار^(۱) صرف مخارج سلطه گری خود می نمایند نمونه این رژیمها در دنیای ما آمریکا و روسیه می باشند که هدفهای ضد انسانی و تجاوزشان به حقوق بشر مثل آفتاب روشن است.

این مظالم آمریکا در ایران، فلسطین و در کشورهای دیگر مسلمان نشین و غیر مسلمان نشین است، که روی ستمگران بزرگ تاریخ را سفید کرده است، مظالم روسیه هم، برای نمونه: تجاوز آشکارش به کشور ضعیفی مثل افغانستان است، که شب و روز ارتش روس به مردم

۱ - بنا به نقل از سالنامه ۱۹۷۸ انستیتوی بین المللی «پژوهش برای صلح» در استکهلم.

آنجا که گناهی غیر از مسلمانی و دفاع از آب و خاک خود ندارند، یورش می‌برد و از زمین و هوا، مردم را قتل عام و روستاها را ویران و سکنه آنها را آواره می‌سازد.

واقعاً دنیای شرک، دنیای مسخره و مفتضحی است، دشمنان آزادی و حقوق بشر، مثل کارتر و برژنف، همه تجاوزات و خیانتها را به اسم حمایت از حقوق بشر انجام می‌دهند، سادات و ببرک کارمل و کاسترو، رژیمهای خود را که وابسته به آمریکا و شوروی هستند، غیر متعهد و غیر وابسته می‌خوانند، «تیتو» بیش از ربع قرن بر یک کشوری خود را تحمیل کرد و به مسلمانهای یوگسلاوی آنچه توانست ظلم و ستم نمود و حتی آنها را از انتخاب اسمهای اسلامی برای فرزندانشان ممنوع کرد، همین امروز که مشغول نوشتن این نوشتارم، رادیو خبر مرگش را داد، برژنف و کارتر هر کدام بر اساس یک سیاست توسعه طلبی به دروغ از مرگش اظهار تأسف می‌نمایند.

این نظامها همه جاهلی است، و رهبران این نظامها به هر شکل و هر اسم باشند مستکبر و مشترک مآب می‌باشند. نابسامانیهای دنیای کنونی، به واسطه این رژیمهای ضد خدائی و رهبران جاه طلب و ریاست دوست، از حد شرح و بیان خارج است. انقلاب اسلامی تا سرنگونی تمام این نظامها ادامه دارد، حکومت و نظام صحیح، واحد و متکی به خدا و به قانون خدا است، که نشانیها و علامت‌ش در قرآن مجید و احادیث معتبر مذکور، و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علی علیه السلام عملاً آن را نشان دادند.

این حکومت، سلطنت و پادشاهی، و سلطه فردی بر فرد یا افراد

دیگر و خود کامگی و فرمانروائی نیست این حکومت امامت و مقتدا و اسوه بودن، و خلافت از جانب خدا و کار برای خدا و برای رضای او کردن است که بر حسب آیاتی مثل:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^(۱)

«من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم».

و ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ، فَاخُكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^(۲)

«ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به حق حکم کن».

و نیز آیه:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا، لَمَّا صَبَرُوا﴾^(۳)

«و از ایشان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند...»

شان و موضع و مقامی است که از جانب خدا به بندگان برگزیده‌اش اعطا شده است و در تمام اعصار ادامه داشته و خواهد داشت^(۴).

و به این ملاحظه است که در نظام امامت، وقتی از جانب ولی امر، خواه شخص امام یا کسانی که از جانب او منصوب و معین شده‌اند، و یا یکی از فقهاء که در عصر غیبت نیابت عامه دارند، امری صادر گردد، باید اطاعت شود، و مخالفت آن در حکم رد حکم خدا و شرک به خدا

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲- سوره ص، آیه ۲۶.

۳- سوره سجده، آیه ۲۴.

۴- رجوع شود به تعلیقه «۲».

راست بگویند و به این مقدار تعهد خود عمل کنند (با اینکه عمل نمی‌کنند) در برابر کار و زحمت و فرمان بری انسانها در کارخانه و سازمانهای کشاورزی، خوراک و پوشاک و قرار گاهی به آنها می‌دهند، یا چنان او را آزاد می‌سازند که به اسم آزادی، هر عمل ضد شرف و انسانیت را مرتکب شود. و برای ثروت اندوزی از هر جنایت و خیانت روی نگرداند. این حکومتها دنیا را سرگردان، و بشر را از زندگی ناامید، و در امواج نگرانیها و خطرات و ناآرامی غرق ساخته است که محصول آن تمدن منهای انسانیت کنونی است.

امروزه با این تحولات بزرگی که پس از چهارده قرن از ظهور اسلام در دنیا واقع شده و مکتبهای سیاسی و اجتماعی گوناگون که عرضه شده، نواقص و معایب این نظامها بیشتر ظاهر شده و معلوم گردیده است که اینها دردهای واقعی بشر را درمان نخواهند کرد و یگانه وسیله رفع این ناآرامیها و دلهره‌ها و تبعیضات، رفتن به پناه نظام الهی است.

بنابر این حاجت به این نظام، هر روز محسوس تر می‌شود و ناکامیها و بی‌عدالتیها با این نظام در حدی که ممکن است پایان می‌پذیرد.

یقیناً بشر پس از این که از این نظامات مأیوس شده و همه را آزمایش کرد به سوی نظام امامت روی خواهد آورد، نظام که نمونه آن حکومت متواضع علی و روش علی، و زندگی حق پرستانه علی و عدالت و تقوای علی، سربازی علی، صراحت لهجه و شجاعت علی، کار و کوشش علی، پایداری و فداکاری علی است.

نظامی که شرط رهبری آن، عصمت و صلاحیتی است که هر کس از جانب خدا و پیغمبر، به رهبری آن منصوب شد، واجد این صلاحیت است و بدون معرفی خدا و پیغمبر، کشف و تشخیص آن با وسایل دیگر قابل اعتماد نبوده بلکه اکثراً خلاف واقع می‌شود.

پرسش: چه نیازی است به رهبری و نظام امامت و ولایت؟

پاسخ: اما اصل نیاز جامعه به رهبری و مدیریت، یک امر بدیهی است، چون هیچ جامعه ای بدون رهبر و هیچ کاروانی بدون کاروان سالار، هیچ لشگری بدون فرمانده، بقا و دوام نخواهد یافت، نظام همه امور، در گرو وجود مدیریت صحیح است، لذا هر جمعیتی وقتی بسخواهند تشکیل شوند، در بین خود رئیس و رهبری را انتخاب می نمایند، و این مسأله عملاً مورد اتفاق همه ملل بوده و هست، اگر چه در نوع و شکل آن و فردی یا گروهی بودن آن تفاوتها و نظرات مختلف دارند.

و اما خصوص نظام امامت و ولایت، پس نیاز به آن برای آن است که نظامات دیگر، هیچ یک مقاصدی را که بشر از یک نظام سالم و عدل انتظار دارد برآورده نمی کنند و در هیچ یک آنها اصل حکومت اصلح و افضل، و اصل نفی استضعاف و عدم تجاوز به حقوق دیگران، مراعات نمی شود. نظاماتی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند. یا فقط حنبه حیوانی بشر را ملاحظه می نمایند و حکومت و سازمانهای آن مانند یک مؤسسه دآمداری مدرن، برآورنده نیازهای حیوانی بشر می باشند که اگر

می باشد و لذا در بعضی تفاسیر از آیه شریفه:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^(۱)

«پس کسی که به لقای (رحمت) پروردگارش امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدا، احدی را با او شریک نگرداند».

تفسیری شده است که از آن استفاده می شود شرک نورزیدن به خدا این است که در کنار نظام امامت، که نظامی الهی است، نظامات دیگر و زمامداری دیگران را نپذیرد و برای امامان که رهبران این نظام بوده و از جانب خدا ولایت بر امور دارند، شریک قرار ندهد.

پرسش: نظام امامت چگونه نظامی است؟ نظام سلطنتی موروثی است یا نظام اریستوکراسی، یا نظام مونارسی یا الیگارشی یا انقلابی آفریقائی و رژیم سفارش شده در کنفرانس باندونگ، و بالأخره انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ: این نظام، چنانکه از پاسخ به پرسشهای قبل معلوم شد، هیچ یک از این نظامها نیست و ویژگیهایی که دارد، در هیچ یک از این نظامها دیده نمی شود. اساس این نظام، چنانکه تذکر دادیم، این واقعیت و حقیقت است که مالک همه، و حاکم و سلطان بر همه، و صاحب اختیار واقعی و حقیقی همه، در همه چیز خدا است؛ حکومت مختص او است، و قانون و شریعت و برنامه دولت و حکومت، همه از جانب او باید تعیین شود. هیچ کس بدون اذن او حق حکومت ندارد و حتی در منطقه وجود خودش نیز در حدود اذن او اختیار و حق مداخله دارد. این نظام سلطه یافتن و سلطه داشتن و زیاده جوئی و توسعه طلبی و جاه طلبی و تأمین منافع یک فرد یا یک حزب یا یک ملت، و تصرف بازارهای دیگران نیست، فقط فائده و غرض و فلسفه‌ای که در این نظام

از حکومت منظور است، اقامه دین، اجرای برنامه‌های اسلام، و عدالت و امر به معروف و نهی از منکر و ترقی و رشد فکری و تهذیب و تربیت نفوس و تکمیل افراد در معارف و علم و عمل، و عمران زمین و تأمین رفاه و آسایش تمام بندگان خدا و متحد کردن مردم است؛ که قرآن در این زمینه می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ إِِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا
الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۱)

«آنانکه اگر در زمین، تمکنشان بخشیم، نماز بر پای دارند و زکات دهند و امر به معروف کنند و نهی از منکر نمایند».

برنامه این نظام شرعی و الهی و ماهیت و حقیقتش با آن حکومت‌ها فرق بسیار دارد، حقیقتش خلافت الله و برنامه‌اش احکام الله است.

حکومت سلطنتی

حکومت استبدادی و سلطنتی موروثی همان است که فردی با کودتا یا جنگ و خونریزی بر ملت و منطقه‌ای مسلط می‌شود، و خود را حاکم بر آن ملت می‌خواند و برای خود این حق را قائل می‌شود که فرزندش را بعد از خود حکومت بدهد تا چیزی را که خودش نداشت از او به ارث ببرد.

در اینجا هیچ معیاری جز هوای نفس پادشاه در بین نیست و چیزی که در آن ملاحظه نمی‌شود، مصلحت عموم است. این یک انتصابی است از جانب کسی که خودش مقامی را که از آن انتصاب می‌کند،

غصب کرده است و آنچه را خود ندارد به دیگری می‌سپارد؛ انتصابی است که به آن، امثال هلاکو و هرمز و محمد رضای پهلوی و پادشاهان خون خوار و جلاد و عیاش و هرزه و میگسار و بی شرف روی کار می‌آیند. اینان برای اینکه مغلطه کاری کنند، حکومت را یک موهبت الهی شمردند و خود را «ظل الله» خواندند، اما کسی به آنها نگفت، یا اگر گفت زندانی یا کشته شد، کسی به آنها نگفت که حکومت موهبت الهی است و به کسانی که لیاقت و شایستگی آن را داشته باشند اعطا می‌کند، و چنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

﴿لَا يَتَّالِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^(۱)

«عهد من به ظالمان نرسد.»

ستمکاران به موهبت الهی نمی‌رسند. کسی به آنها نگفت که آنچه شما مدعی آن می‌باشید و امثال «بوسوئه‌ها» برای «لوئی» های فرانسه و دیگران برای دیگران گفتند، و خواستند سلطنت این خود کامگان را توجیه نمایند و از تنفر طبیعی مردم از حکومت سلاطین بکاهند، موهبت الهی نیست و پاسخ به این پرسش نمی‌شود که: چرا افرادی با نداشتن ارزشهای انسانی و عدم برتری اخلاقی و فضیلت علمی، باید بر مردم مسلط باشند که مطلق العنان هر چه اراده می‌کنند انجام دهند و امر و نهی و فرمانشان نافذ باشد و مسؤول کسی نباشند، و کارشان قاعده و قانونی نداشته باشد، و هیچ محکمه‌ای نتواند آنها را محاکمه کند و مافوق محکمه و دادگاه باشند؟ چرا آنها سزاوارتر به حکومت از دیگران هستند؟ و چرا مردم در برابر آنها و در برابر مجسمه و عکس و

تمثالشان تعظیم و کرنش کنند و به حال رکوع و بلکه سجود به خاک بیفتند و آنها را پرستند تا حدی که خاقانی بگوید:

اینست همان ایوان کز نقش رخ مردم
خاک در او بودی دیوار نگارستان

و خواجه‌جوی کرمانی بگوید:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد

و چرا و چرا؟

لذا در پاسخ این چراها این نظر را اظهار کردند، و آنچه نمی‌تواند به خدا نسبت پیدا کند به خدا نسبت دادند، و به خدا افترا زدند و گفتند سلطنت و دیعة الهی است که به امثال ضحاک و چنگیز و هلاکو و معاویه و یزید و دیگر خون آشامان تاریخ اعطا می‌کند. دیگر فکر نکردند که این افرادی که در طول تاریخ ملل، حکومت یافتند و جنایتهای بزرگ و قتل عام شهرها و کشورگشائیها و استعباد و غارت ملل مغلوب را افتخار خود می‌شمردند و از رحم و انصاف بی بهره بودند، چگونه مشمول موهبت الهی می‌شدند و این چه موهبتی است که این آثار شوم را دارد. اگر طاعون و وبا و سرطان، موهبت باشد، باز هم این حکومتها موهبت نیست.

واقعاً قرآن مجید در یک جمله کوتاه چه رسا و جامع فرموده است:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَظِرُ

عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^(۱)

این حکومتها با نظام امامت در دو قطب مخالف و متضاد قرار دارند، مظاهر حکومتهای سلطنتی پای تخت‌هایی مثل مدائن و اصطخر و دمشق و بغداد و غرناطه و قاهره، و آکره روم و اسلامبول و پاریس و پکن و توکیو و لندن تا تهران و اصفهان، و کاخ‌هایی مانند کاخ اکبر شاه و کاخ‌های تیسفون و اهرام مصر و صدها بناهای تکبر انگیز دیگر است و مظاهر نظام امامت، مدینه متواضع محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و زندگی ساده و بی‌پیرایش و بی‌تجمل او، و کوفه علی و خانه محقری که حتی از اثاث و فرش عادی خالی بود، می‌باشد^(۱)

در جنگ بدر که مسلمانان به تعداد نفرات مرکب نداشتند، پیغمبر نیز مانند سربازان که به نوبت سوار و پیاده می‌شدند در نوبت خود پیاده می‌رفت و هر چه اصرار و خواهش می‌کردند که سوار باشد، نمی‌پذیرفت. علی عَلِيٌّ خودش با دست خویش کفشش را وصله می‌زد و لباس وصله دار می‌پوشید و از تشریفات ملوکانه نه فقط بیزار بودند، که سخت در هراس بودند. داستان دهقانان انبار را با آن حضرت که در نهج البلاغه نیز مرقوم است بخوانید تا به حقیقت نظام امامت و برنامه‌های آن تا حدی آشنا شوید^(۲).

۱- در سفینه، از سوید بن غفله روایت کرده است که گفت: بعد از اینکه مسند خلافت به ظاهر نیز به وجود علی عَلِيٌّ زینت یافت و بیعت به آن حضرت انجام گرفت، شرفیاب حضور او شدم. روی حصیر کوچکی نشسته بود و در خانه چیز دیگری (از اشیاء و اثاث و لوازم) نبود. عرض کردم: یا امیر المؤمنین، بیت المال در دست تو است و در خانه تو چیزی که خانه به آن نیاز دارد نمی‌بینم؟ فرمود: پسر غفله، خردمند، در خانه‌ای که از آن منتقل خواهد شد اطاقی برای خود فراهم نمی‌کند. ما را خانه امنی است که بهترین کالاهایمان را به سوی آن فرستاده‌ایم و خودمان نیز پس از اندک زمانی به آنجا می‌رویم.

۲- رجوع شود به تعلیقه «۳».

این نظام به خدا نسبت دارد و باید به خدا نسبت داده شود، هم موهبت الهی و هم امانت الهی است، رجال الهی فقط شایسته آن می‌باشند که این امانت به آنها سپرده شود.

این حکومت مانند نبوت و رسالت است که بازور سر نیزه و فشار و اختناق و انتخاب مردم به دست نمی‌آید. آنکه سلاطین و رؤسای حکومت‌های مختلف دارند نه موهبت الهی است و نه امانت او است، محال است که موهبت‌های الهی از قماش این سلطنتها و سلطه‌ها و صدرها و مدیرکل‌ها باشد.

اینها اعتبار ابلیسی و دامهای شیطانی است که در برابر هر حقی باطلی می‌سازد و مردم را از حق منحرف می‌کند. نباید حق را به باطل قیاس کرد و انتصاب خدائی را به انتصاب شیطانی اشتباه نمود، و هر دو را چون انتصاب است بدون توجه به مصدر انتصاب همانند گرفت. چنانکه سایر نظامات شرعی را نیز نمی‌توان به این علت که در برابر آنها باطلی ساخته‌اند کنار گذاشت، مثلاً چون عبادت خدا و عبادت بت هر دو عبادت است، عبادت خدا را ترک کنیم، یا چون به مالکیت می‌گویند، یا چون به ازدواج‌های غیر شرعی ازدواج می‌گویند، اصل مالکیت و ازدواج، مورد ایراد واقع می‌شود.

حکومت انتخابی

حکومت انتخابی نیز بگونه دیگر مفاسد و معایبش کمتر از رژیم‌های استبدادی و پادشاهی نیست. این رژیم بر اساس پذیرش اعتبار اکثریت آراء از سوی همه، نظامی است که مانع از استبداد فردی شمرده شده است و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم است و مبنایش اصالت

خود انسان و جدا بودن سیاست از روحانیت و دین از دنیا است، در مقابل نظام اسلام و امامت که مبنایش اصالت حکومت «الله» و جدا نبودن روحانیت از سیاست و دین از دنیا و قانون از وحی خدا است. اساس این نظام این است که «دین»، قانون عقیده، سیاست، حکومت و نظام، اخلاق، اقتصاد، و برنامه‌های روح و جسم و فرد و اجتماع است. بنابر این، نظام دموکراسی و انتخابی به آن معنای مطلق که در غرب دارد و به قوه مقننه و قضائیه و مجریه تقسیم می‌شود و هیچ شرطی ندارد از نظر اسلام قابل قبول نیست.

البته پس از آنکه مسأله خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن شکل در سقیفه بنی ساعده، از مسیر تعیین شده الهی خارج شد، و خواستند به آن صورت مشروع بدهند، مدعی شدند که بر اساس اجماع است و شوری انجام گرفت و اجماع امت حجت و معتبر است. ادعائی که نه واقعیت داشت و نه با این نظام دموکراسی و اکثریت مطابقت دارد.

اجماع اگر اعتبار داشته باشد، اجماع تمام امت یا اهل حل و عقد است، و در حصول آن شرط است که همه اجماع داشته و متفق باشند و این غیر از اکثریت است که نظام دموکراسی بر آن متکی است. بعلاوه اجماعی در موضوع خلافت ابی بکر حاصل نشد، مضافاً بر اینکه خود او هم این نظام را عملاً رد کرد، و به نظام انتصابی بشری که مجوز شرعی نداشت رو آورد و عمر را ولیعهد و جانشین خود ساخت^(۱) بعد از او هم عمر شورای شش نفری را تشکیل داد و از زمان حکومت

۱- در اینجا با اینکه او بیمار بود، کسی مانع از وصیت او نشد و «حسبنا کتاب الله» نگفت، بلکه پیش از آنکه بگوید، چون بیهوش بود، عثمان از پیش خود، اسم عمر را نوشت و من نمی‌دانم ابوبکر به هوش آمد یا نه. آنها می‌گویند به هوش آمد، عثمان گفت: «من عمر را نوشتم» او هم تصدیق کرد.

معاویه به بعد رسماً نظام پادشاهی و سلطنتی بر قرار شد.

بنابر این دموکراسی با توجه به ماهیت و معایت آن، اصالت اسلامی ندارد و اگر در بعض کلمات دیده می شود که بر شوری یا بیعت استدلال شده، با ملاحظه بیانات دیگر که در آنها بالصراحه این مبدا رد شده است، بطور مماشات و جدل و برای اقناع و اثبات حقانیت، حتی طبق رأی و عقیده طرف است، والا در اسلام غیر از نظام امامت، نظام دیگری مطرح نیست که امتداد زمامداری و ولایت پیغمبر است و همانگونه که در حیات پیغمبر غیر از زمامداری آن حضرت نظام دیگری قابل طرح نبود، بعد از پیغمبر نیز همان نظام و همان ولایت ادامه می یابد.

و اما معایب دموکراسی

اول این است که چون بر مبنای اصالت رأی خود انسان، و عدم تعهد دینی و عدم اعتماد به رهنمودهای الهی است، پشتوانه وجدانی و عقیدتی ندارد و چنان نیست که رأی دهندگان وجداناً خود را مسؤول بدانند که فرد لایق تر و شایسته تر را انتخاب کنند و تحت تأثیر اغراض شخصی و عوامل مختلف قرار نگیرند، و جاه طلبی و علاقه به شخصی یا به بُرد یک حزب و باخت حزب دیگر، در نامزد شدن نامزدها دخالت نداشته باشد، یا نمایندگان در اظهار رأی فقط به حق و عدالت نظر داشته باشند.

هرگز چنین نیست. چیزی که در این مجالس کمتر مطرح است حق و عدالت است و بهترین نمونه، سازمان ملل است که با اینکه در سطح عالی تر است، اکثر یا همه نمایندگان در رأی که می دهند، ملاحظات

خصوصی و جبهه بندی‌های سیاسی را می‌نمایند. اگر پیشنهادی را «وتو» می‌کنند، اگر سخنرانی و داد و فریاد می‌نمایند، و برای حقوق ملت‌های ضعیف دلسوزی می‌کنند، غیر از بازیهای سیاسی چیز دیگر نیست.

مثلاً روسیه اگر از فلسطینی‌ها به ظاهر پشتیبانی می‌نماید، یا از جنبش‌های به اصطلاح آزادی بخش حمایت می‌کند، غرضش نه آزادی فلسطین و نه رهائی ملت‌های مستضعف است بلکه برای این است که آمریکا را بکوبد و نفوذ خود را گسترش دهد. اگر اسرائیل جزء اقمار روس بود حکومت روسیه همین عمل آمریکا را با مردم فلسطین می‌کرد و همچنین آمریکا اگر تجاوز نظامی روسیه را به افغانستان محکوم می‌کند و سر و صدا راه می‌اندازد و خروج فوری نظامیان روسیه را از افغانستان می‌خواهد نه به خاطر ملت ستم دیده افغانستان و مظلومی است که نظام حاکم بر روسیه در آنجا مرتکب می‌شود، بلکه برای این است که منافع خودش را در خطر می‌بیند و الا خودش هر کجا لازم باشد به همین عمل روسیه بلکه بدتر از آن دست می‌زند.

غرض این است که از این سازمان‌های بین‌المللی معلوم می‌شود که وقتی نظامی پشتوانه ایمانی و عقیدتی نداشته باشد، بازیچه دست مفسدین و متجاوزین می‌شود.

دوم از معایب دموکراسی این است که رأی اکثریت، خواه حزبی باشد یا غیر حزبی، همیشه موافق مصلحت نیست، بلکه غالباً رأی اقلیتها اگر وابسته نباشند به صواب نزدیک تر است، خصوصاً اگر از جهت کیفیت بیشتر مورد اعتماد باشند مثل اینکه در یک مسأله سیاسی یا حقوقی، متخصصان سیاست و حقوق رأیشان با اینکه در اقلیت می‌باشند، مخالف اکثریت باشد.

سومین ایراد بر این رژیم این است که اگر اکثریت مثلاً هشتاد در صد رأی به نظام اکثریت و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم دادند و بیست در صد مخالف بودند، چه مجوزی برای تحمیل رأی هشتاد در صد بر بیست در صد دیگر خواهد بود، و به فرض که صد در صد افراد جامعه ای نظام اکثریت و هر نظام دیگر را پذیرفتند، چرا افرادی که بعد بن سن بلوغ می‌رسند، در صورتی که در اقلیت باشند، محکوم به قبول آن نظام باشند؟

این خود استبداد و استضعافی است که اگر چه مفسد استبداد مطلق را ندارد، جز به عنوان دفع افسد به فاسد نمی‌توان آن را پذیرفت. با اینکه دفع افسد به فاسد، در صورتی منطقی و عقلانی است که چاره منحصر به فرد باشد، در صورتی که با وجود نظام کامل شرعی و الهی هیچگونه ناچاری در قبول این استبداد و استضعاف نیست.

چهارم، این است که در نظام اکثریت، مسأله اکثریت حقیقی و آرای اکثریت افراد مطرح نیست و به هیچ وجه اعتماد و اطمینان به حصول این جهت فراهم نخواهد شد، زیرا در نظام اکثریت که مثلاً نود در صد یک جمعیت ده میلیونی به آن رأی داده باشند، اگر حزبی هم باشد و تک حزبی هم نباشد و دو حزب یا بیشتر داشته باشند و به اکثریت نسبی یا مطلق، یکی از احزاب در انتخابات پیروز شوند، این پیروزی در صورت اکثریت نسبی، مربوط به اکثریت جامعه نیست، و در صورت اکثریت مطلق هم در بعض صورتش، با توجه به اینکه در اصل نظام، آرای موافق به صد در صد نرسیده باشد، اکثریت حاصل نمی‌شود.

در نظام تک حزبی نیز همین اشکالات هست و در آرای مجالس و کنگره‌ها و شوراها نیز این اشکالات بیشتر است و گاه می‌شود رأیی که در کل و با احتساب آرای رأی دهندگان به هر نماینده‌ای که کاملاً در

اقلیت است، به صورت اکثریت قانونیت پیدا می‌کند و حاصل این است که در این نظام اکثریت و شورایی، و به اصطلاح دموکراسی نیز رأی اکثریت واقعی غالباً به دست نمی‌آید.

و اگر فرض شود که رأی اکثریت به مصلحت نزدیک‌تر است (با اینکه همیشه چنین نیست) در این نظام رأی اکثریت واقعی ملاک اعتبار نیست، و إلا باید آرای نمایندگان در اندازه اعتبار، به کثرت و قلت انتخاب کنندگان آنها مربوط باشد، بنابر این در اکثریتی که می‌گویند و حکومت مردم بر مردمی که از آن دم می‌زنند، مسأله اکثریت واقعی معیار نیست، چنانکه رسیدن به مصلحت واقعی و حکومت اصلح نیز مورد نظر نیست. بلکه معیار، یک اکثریت قرار دادی و اعتباری است که به عذر ضرورت آنهایی که آن حکومت و نظام را می‌پذیرند، قبول می‌نمایند، با اینکه معلوم و یقین است که در بسیاری از موارد بلکه اکثر موارد مخالف اکثریت می‌شود و به این ترتیب از نظام و رأی اکثریت به نظام و رأی اقلیت می‌روند.

پنجم این است که اگر انتخابات آزاد باشد، و دولت هیچگونه مداخله‌ای در انتخابات ننماید از اعمال نفوذهای دیگر و مداخله سایر متنفذین، مثل صاحبان کارخانجات و نویسندگان حتی خوانندگان نوازندگان، و بلکه در بعض کشورها فواحش، مصونیت نخواهد داشت و بالأخره دموکراسی و انتخاب، بهر شکل که باشد، اطمینان بخش نیست، بلکه چنانکه می‌بینیم تقلب و تزویر و تبلیغ و اغفال انتخاب کنندگان در آن رایج است که ماجرای «واترگیت»، یکی از نمونه‌های بارز آن است. حتی طبق بعضی روزنامه‌ها، برای انتخاب «نیکسون» رئیس جمهور اسبق آمریکا از نفوذ فواحش در مشتریان نیز استفاده شده بود.

سایر کشورها نیز وضعی مشابه آمریکا یا بدتر از آن دارند. چندی پیش بود که هیئت حاکمه انگلستان به کثیف ترین آلودگیهای شهوانی که موجب فاش شدن اسرار سیاسی، و رسوائی حکومت شد متهم گردید، تا حدی که پیشنهاد شد برای هیئت حاکمه که دست بردار از فحشاء نیستند، فواحش و فاحشه خانه‌های خصوصی تهیه کنند تا تحت کنترل باشند، و اسرار سیاسی در معرض دستبرد فواحش جاسوس قرار نگیرد.

اینگونه است وضع انتخابات دموکراسی، در به اصطلاح دموکراسی ترین ملتها؛ و این است شرافت و فضیلت کسانی که در انتخابات آزاد آنجاها انتخاب می‌شوند که بیش از این محتاج به بیان نیست. روز به روز ماهیت این نظامها و رژیمها و مکتب‌های غیر الهی و ناتوانی آنها از نجات دادن بشر از نابسامانی‌ها بیشتر می‌شود، و شرق و غرب با مکتبهای مادی و الحادی و سیاستهای ضد بشری بهتر شناخته می‌شوند و بشریت به سوی گم‌گشته خود روی می‌آورد و انتظار یک انقلاب بزرگ جهانی و اسلامی را می‌کشد که او را از این سلطه‌های فرعون‌ی و از این رژیمهای به اسم دموکراسی یا انقلابی و سوسیالیستی نجات بخشد.

منشور سازمان ملل حرف است چون نیستش حقیقت و مبنائی
 آوازه عدالت و آزادی اسم است و هیچ نیست مسمائی

پرسش: فرق امامت با رژیم انتصابی انقلابی که در کنفرانس باندونگ نیز سفارش شده چیست؟

پاسخ: انقلابات بزرگ که برای متحوّل و دگرگون کردن یک وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی به وجود می‌آید، باید به یک نظام غیر استبدادی منتهی شود که حتی رهبران انقلاب هم نتوانند در شکل انقلاب، استبداد دیگری را بر مردم تحمیل نمایند.

از سوی دیگر در بعضی موارد دیده می‌شود که جامعه‌ای که انقلاب کرده استعداد انتقال فوری به حکومت دموکراسی را ندارد، یا به واسطه اینکه رشد جامعه در این حد نیست، یا برای اینکه اعمال نفوذهای خارجی مانع می‌شود که انتخابات آزاد انجام بگیرد، و در نتیجه مشاهده می‌شود که اگر بخواهند فوراً انقلاب را به حکومت به قول خودشان مردم بر مردم منتقل کنند، اصل هدفشان از انقلاب، مثل استقلال سیاسی یا فرهنگی، از بین می‌رود و وابستگی و استبداد سابق به صورت دموکراسی ادامه می‌یابند. لذا این انقلابیون آمدند و این طرح را دادند که برای ادامه انقلاب و آماده شدن یک ملت برای حکومت دموکراسی

کامل، رهبر انقلاب یک فردی را که آشنائی کامل به انقلاب داشته باشد و بتواند انقلاب را در مسیر خود راهنمایی کند و در این دوره انتقال جامعه را آماده سازد به ملت معرفی نماید تا او را به رهبری انتخاب کنند.

حال این نظر تا چه حد صحیح است و آیا با این توضیحات، این رژیم انتقالی، از دیکتاتوری خارج می‌شود یا نه؟ و آیا در صورتی که انتخاب شخص معرفی شده الزامی باشد این حرف که یک نسل جامعه از حق خود محروم شوند و به حکومتی که نمی‌خواهند تن در دهند، برای اینکه نسل آینده حکومت دموکراسی داشته باشند چگونه توجیه می‌شود؟ و اگر الزامی نباشد، این دوره انتقال نخواهد بود و خطر اینکه مردم تحت نفوذ عواملی، دیگری را که نا آشنا به انقلاب است انتخاب نمایند، و انقلاب از مسیر خود منحرف شود، دفع نخواهد شد. فعلاً در مقام بر شمردن نواقص و معایب این نظر نیستیم، اجمالاً می‌خواهیم این مطلب را بگوئیم که آن انقلاباتی که در کنفرانس بانگونگ مطرح شده انقلابات رهائی بخش به منظور باز پس گرفتن اختیارات غیر مشروع از زمامداران مستبد و برقرار کردن حکومت ملی و به اصطلاح دموکراسی است که در ملتهای عقب مانده و استعمار زده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین واقع شده و می‌شود.

اما در انقلاب اسلامی که همیشه تداوم دارد و همیشه بوده است آن چیزی که محرک و الهام بخش انقلابیون اسلام خواه است، همان ایمان به حکومت «الله» و رهنمودهای سیاسی قرآن و سیره حضرت رسول ﷺ است، که خواست واقعی توده‌های مسلمان بازگشت حکومت «الله» و نظام اسلام است.

پس این انقلاب با معیارهای اسلامی که دارد هدفش برقراری نظام شرعی و الهی خواهد بود. این انقلاب که با الهام مستضعفان از آیاتی مثل آیه:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ...﴾^(۱)

«و اراده داریم بر آنانکه در زمین به استضعاف کشیده شدند

منت نهیم و...»

و نیز آیه:

﴿وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ...﴾^(۲)

و صدها آیات حرکت بخش و انقلاب آفرین به وجود می آید، هدفش مشخص و عالیترو سازنده تر از انقلابات عادی است.

نظام امامت، نظام انقلابی تداوم انقلاب اسلام و امتداد رسالت اسلام است، و برای انتقال قدرت و مقدمه انتقال به رژیم دیگر نیست؛ زیرا چنانکه گفتیم نظام، نظام اول و آخر و همیشه جاودان است چنانکه حکومت «الله» بر کل عالم هستی و بر اجزای آن، حکومت دائم و غیر قابل زوال است. نظام مختص به ملل عقب مانده نیست، نظام همه جوامع و رهبر همه انسانها است. ملل عقب مانده را به جلو می راند و ملل پیشرو را رهبری می نماید و به آنها محتوای انسانی و شرافتمندانه می دهد. دنیا هر چه جلو می رود با نظام امامت و وحدت حکومت و قانون واحد روی موافق بیشتر نشان می دهد، چنانکه به آن اشاره کردیم و تا حال آزمایش شده و پس از این هم آزمایش خواهد شد، دموکراسی

۱- سوره قصص، آیه ۵.

۲- سوره قصص، آیه ۶.

حکومت آینده‌آل و تمام انسانی و نمونه و موافق با اندیشه‌های متعالی بشر و حتی چنانکه می‌گویند حکومت مردم بر مردم، نیست و آنچه دیده می‌شود انحطاط‌های گوناگون حکومتها و ملت‌ها را تهدید می‌کند، و جهان را به سوی جنگ و کشتار و محو مدنیت پیش می‌برد و نشان می‌دهد که این نوع حکومتها، انسانی نیست تا حکومت الله را که در نظام امامت تجلی می‌کند مقدمه آن بدانیم.

رژیم رهبری انقلابی که مقدمه دموکراسی خوانده می‌شود خود اصالت و موضوعیت ندارد، اما نظام امامت که هر انقلابی در صورتی ناجح و پیروز خواهد شد که به آن برسد، مقدمه نیست و از آغاز بوده و تا پایان خواهد بود.

نظامی که رهبری محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ را دارد، هرگز مقدمه نظامی که زمامداران معلوم الحال کشورهای به اصطلاح متمدن پیشرفته شرقی و غربی رهبری آن را دارند نخواهد بود، تا کسی آن را به رژیم‌های انقلابی معاصر افریقا یا جاهای دیگر قیاس کند. لذا فردی مثل «روسو»، می‌گوید که: دنیای کنونی به رهبری مانند محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیازمند است زیرا فقط چنان رهبر الهی و چنان نظامی که رهبران آن مانند محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد، می‌تواند کشتی متلاطم و طوفانی شده بشریت را از امواج فتنه‌ها و طوفانهای گوناگون نجات دهد.

پرسش: چه مانعی دارد که برای حکومت اسلامی دو دوره معتقد باشیم؛ دوره نخست حکومت انقلابی و نظام امامت، و دوره دوم دموکراسی و شورائی، چنانکه بسا باشد که بتوانیم این دو دوره‌ای بودن را از آیات و احادیث استفاده کنیم؟

پاسخ: اولاً، لازمه این گفتار این است که نظام دوره نخست که مطمئن تر و رهبران از دیگران فاضل تر و کامل تر و به صفات امامت و پیشوائی آراسته‌اند جای خود را به نظام دوره بعد که هیچ تضمینی برای صلاحیت رهبران و شایسته‌تر بودن آنها از دیگران وجود ندارد بدهد و بنابر این بشریت از عصر حکومت افضل (دوره نخست) به عصر حکومت غیر افضل (دوره دوم) منتقل خواهد شد و به جای ترقی؛ تنزل خواهد کرد و در معرض آن قرار گیرد که فردی که از جهت فهم و شعور و بینش و لیاقت و کفایت از دیگران کمتر باشد، بر همه و بر کسانی که از او فهمیده‌تر و کافی‌تر و داناتر باشند حکومت و رهبری یابد، و این چیزی است که اسلام آن را نمی‌پذیرد و عقل سالم نیز آن را رد می‌کند.

ثانیاً، گفته می‌شود اگر غرض از رژیم رهبری انقلابی، رسیدن به رژیم دموکراسی از قماش همین دموکراسی‌های ملت‌های به اصطلاح پیشرفته باشد که رهبرش کندی‌ها و جerald فورد‌ها، و بانوی اولش ژاکلین کندی و اوناسیس و همسر فورد باشد، نیازی به رهبری انبیاء و راهنمایی آنها و به سیستم حکومت و زمامداری نیست، همان گونه که در آنجاها این گونه رژیم‌ها بدون رهبری انبیاء برقرار شده و در جاهای دیگر هم استقرار آن امکان پذیر است و سیر در عالم حیوانیت محض، رهبری و راهنمایی انسانی و معلم شدید القوای الهی لازم ندارد، و نیازی به حکومت انقلابی دینی نیست و لزومی ندارد که این رژیم رهبری انقلابی پیشنهادی کنفرانش باندونگ از جانب خدا باشد، و اگر غرض استقرار رژیم سالم و مطمئن و هدایت کننده و انسانی از جهت وسیله و شرط و نتیجه باشد جز در سایه رهبری معرفی شده از جانب خدا و برقراری رژیم مستمر امامت امکان پذیر نیست.

ثالثاً، آیات و روایات و دلایلی که رژیم امامت را تثبیت و توجیه می‌نمایند، همه دلالت بر یک دوره‌ای بودن این رژیم و عدم انقراض آن دارند؛ مانند حدیث ثقلین و سخن صریح علی علیه السلام در نهج البلاغه:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِي بِحُجَّةٍ إِذَا
ظَاهِراً مَشْهُوراً وَإِذَا خَائِفاً مَغْمُوراً...»^(۱)

«بار خدایا آری، زمین از کسی که حجت را از سوی خدا بر پای

دارد خالی نمی‌ماند، ظاهر و مشهور باشد، یا خائف و پنهان.»

۱- نهج البلاغه صبحی صالح / بخش حکم / رقم ۱۴۷ (در ترجمه فیض الاسلام، رقم ۱۳۹).

و روایات بسیار دیگر، که طبق این احادیث و ادله دیگر، زمین و جامعه بشری خالی از این نظام و وجود رهبر آن نخواهد ماند، بلکه در احادیث است که اگر در روی زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها بر دیگری از جانب خدا حجت و امام خواهد بود^(۱)

رابعاً، ادله شور و مشاوره که عمده‌اش آیه‌های دو ذیل است:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^(۲)

«و با آنان در امر مشاوره کن.»

و نیز آیه:

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾^(۳)

«و کارهایشان را با مشورت یکدیگر انجام دهند.»

قابل تقیید به پس از دوران امامت نیست و به عبارت علمی، عموم مکانی و زمانی بودن آن، تمام زمانها و مکانها را شامل است و به مناسبت حکم و موضوع نمی‌توان آن را به زمان خاص و عصر خاصی اختصاص داد، یا عصر و زمانی را از آن خارج ساخت.

اما آیه: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» که خطاب به پیغمبر ﷺ است به هیچ وجه قابل این تقیید نیست، بلکه به ملاحظه، آنکه خود آن حضرت ولی امر و رهبر نظام امامت بوده، مورد مشورت، موضوعات دیگر می‌باشد که یا به منظور گرم کردن نفوس و جذب قلوب است، و اینک توهم استبداد به رأی از نظامی که در آن استبداد نیست، دفع شود، یا برای

۱- رجوع شود به تعلیقه «۴».

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳- سوره شوری، آیه ۳۸.

تربیت و تقویت رشد سیاسی دیگران است، برای آماده شدن آنها جهت مداخله در امور و انجام مأموریت‌های مهمی که به آنها ارجاع می‌شود، و یا از باب اینکه در بسیاری از خطابه‌های قرآن مجید غرض مشخص مخاطب، یعنی پیغمبر ﷺ نیست بلکه مقصود توجه دادن سایر حکام و مستصدیان امور است، طبق برنامه عرفی «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ»^(۱) تا در مسائلی که مبهم است یا انجام کار بدون مشورت مورد تهمت و اعتراض است و مراجعه به مشورت، موجب روشن شدن اطراف موضوع یا دفع تهمت می‌گردد، مشورت نمایند.

و آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» نیز به ملاحظه اینکه مدح مؤمنین است قابل تقيید نیست، هم به ملاحظه حکم و موضوع که چنین صفت نیکی قابل انفکاک از مؤمنین نیست، و هم به این جهت که در اینکه شامل مؤمنین عصر نزول آیه است، شکی نیست، در حالی که برای آنها چنین اختیاری نبوده که در امر رهبری در عصر پیغمبر دخالت کنند. پس آیه، از اول شامل مسأله امامت و نظام رهبری امت نبوده است؛ بلکه در کنار این نظام، و با آن، و مکمل اجرای آن است.

به هر حال این تصرف که نظام امامت را یک دوره بدانیم و دلایل آن را با اینکه قابل تقيید نیست، مقید به آن دوره بنمائیم، و ادله شوری و مشورت را به دوره بعد مقید سازیم، یک تصرف دل‌بخواهی و مداخله غیر قابل توجیه و بی‌مدرک در دلائل شرعی بوده و باطل است.

و اگر گفته شود که: اساساً آیات شورا دلالت بر چیزی دارد که از آن به حاکمیت ملی تعبیر می‌شود و بنابر آن مردم مختارند هر نوع

۱ - معادل این مثل در فارسی عبارت: «در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو» است.

حکومت و هر کسی را که بخواهند با اکثریت به رهبری انتخاب نمایند. جواب داده می شود که: چنانکه بیان کردیم تعیین نوع نظام، و رهبر امت، مورد مشورت قرار نمی گیرد، چون مسأله ای است که از جانب خدا معین شده است، چنانکه سایر اصول و احکام اسلام نیز در مشورت گذارده نمی شود، و آنچه که مورد مشورت قرار می گیرد موارد اجرای برنامه های اسلامی و رساندن رسالت اسلام، و تکالیف کفائی و اتخاذ تصمیمات انتظامی و دفاعی و عمرانی و اجتماعی و سیاسی و تربیتی و اقتصادی و دفاعی و غیره است، که اگر چه موازین و معیارهای کلی آن معلوم است، در چگونگی پیاده کردن آن به شور و مشورت نیاز می افتد، و چنان نیست که کارگران و حکام و عمال نظام امامت، با احتمال وجود رأی ها و پیشنهادهای بهتر در بین امت بتوانند خودسرانه و مستبدانه تصمیم بگیرند.

مسأله اکثریت

و اما مسأله اکثریت نیز به نحوی که در زمان ما مطرح است، که اصولاً ملاک و معیار در اصل حکومت و تمام برنامه ها و قوانین، رأی اکثریت است، علاوه بر معایب بسیاری که دارد، شرعی نیست. و اینگونه اکثریت که در همه جا ملاک و معتبر باشد، بر حسب آیات متعدد قرآن بی اعتبار است.

اسلام برتری جوئی و گردنکشی و استبداد به رأی و خودسری را با شدت رد می کند، و حکومت بر این اساس را باطل می داند، اگر چه مورد قبول اکثریت باشد و لذا بسیاری از مراسم و تشریفات که در

نظامهای دموکراسی برای رؤسای حکومت داده‌اند، با اینکه اکثریت، بلکه همه، آن را قبول دارند، از نظر اسلام مردود است چون نظام اسلام، نظام:

﴿تَغَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا﴾^(۱)

«به سوی کلمه‌ای بیایید که میان ما و شما یکسان است، که جز خدای را نپرستیم و برای او شریکی قرار ندهیم».

و نظام:

«هَوِّنْ عَلَيْنَا فَإِنِّي لَسْتُ بِمَلِكٍ إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ تَأْكُلُ الْقَدِيدَ»^(۲)

«بر خود آسان گیر (راحت باش) که من پادشاه نیستم جز این نیست که من فرزند زنی هستم که گوشت خشک می‌خورد».

و نظام:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^(۳)

«همانا گرامی‌ترین شما در پیشگاه خداوند پرهیزکارترین شما است می‌باشد».

شوراها

اما شوراها، به گونه‌ای که در برابر رهبر نظام، حق اخذ تصمیم داشته

۱- سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۲- حدیث معروف نبوی، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۱۳، باب القدید.

۳- سوره حجرات، آیه ۱۳.

باشند، یا اکثریتشان معتبر باشد و رهبر ملزم به اجرای نظر آنها باشد، اگر چه خلاف آن بر او روشن باشد، در اسلام نیست. در مورد تخلف حکومت از برنامه های حکومتی و نظامی و وظایف اسلامی خود، هیچ کس نباید از او اطاعت کند که:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^(۱)

«برای هیچ مخلوقی در معصیت خالق، اطاعت و فرمانبرداری از مخلوق دیگر نیست.»

و همه حق اعتراض دارند و باید اعتراض کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و همه اطاعتها و فرمانبریاها، در تمام ارگانها و سازمانها باید بر اساس اطاعت از خدا و اجرای قوانین الهی باشد، و اطاعت شخص از شخص مطرح نیست. شور و مشاوره برای امر به معروف و نهی از منکر، و تضمین اجرای احکام و عدالت هم برای روشن شدن اطراف یک موضوع و مصلحت شناسی اسلامی است.

مثلاً برای تعیین یک فرمانده یا یک فرماندار، مقامی که باید او را تعیین کند می تواند از زیر دستان او و از دیگران نظر بخواهد و آنان نیز می توانند آن مقام را در جریان امور بگذارند و اطلاعاتی به او بدهند اما این در اسلام سابقه ندارد که بدون اذن کسی که حق تصمیم گیری دارد، دیگران و کارمندان، فرمانده و رئیس خود را انتخاب کنند یا پیشنهادهای دیگر بدهند.

حق اظهار نظر و نصیحت برای هر کسی هست، اما پس از تصمیم گیری کسی که شرعاً حق تصمیم دارد، همه باید از او اطاعت نمایند

چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود:

«لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى، وَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِئْنِي»^(۱)

«بر تو است که مرا راهنمایی کنی و من مصلحت و اندیشه خود را

در آن می‌نگرم پس هر گاه تو را پیروزی نکردم تو مرا پیروی کن.»

و حاصل این است که مسأله شوراها باید بگونه‌ای مطرح شود که همه در مسیر اجرای احکام اسلام و امر به معروف و تثبیت از حکومت «الله» و نظام امامت قرار داشته باشند، نه اینکه شوراها وسیله رد احکام خدا و الزامات بی‌مورد و تحمیل رأی اکثریت بر اقلیت، فقط به اعتبار اکثریت، شود یا اینکه در داخل سازمانها موجب جبهه‌گیری‌ها و اختلافات شود.

بیشتر این گرایش‌هایی که اکنون بر رژیم‌های سوسیالیستی یا دموکراسی غربی هست، از این جهت است که در اثر تبلیغات سوء و بی‌اطلاعی مردم در مبانی اسلام و کارسازی برنامه‌های آن، طبقات محروم و مستضعف در نظامهای طاغوتی، بر قرار شدن آن رژیمها را موجب نجات خود از محرومیت گمان می‌کنند.

لذا در سازمان بخشی به دستگاههای مختلف، مایلند آن نظامها پیاده شود، اما اگر این قشر محروم که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، از نظام اسلام آگاهی داشتند و می‌دانستند که اگر این نظام صحیح و دقیق پیاده شود، هیچ نیازی به آن نظامها و شوراها، چنانکه گروههای چپ‌گرا یا راست‌گرا عرضه می‌دارند نیست، و کارگر و کشاورز و زحمتکش و همه طبقات، در صلح و صفا و شرافت و همبستگی، در

۱ - نهج البلاغه صبحی صالح / بخش حکم / رقم ۳۲۱ (شرح ابن میثم / ج ۵ / ۴۰۲).

رفاه و برادری زندگی، و از عدل اسلام بر خوردار می شوند، همه به سوی این نظام روی می آورند.

چنانکه کارگران مسلمان و کشاورزان مسلمان ما که الحمد لله آگاهانه عمل می کنند به این نکات توجه دارند و لذا می خواهند همه چیز و همه کارها طبق نظام اسلام و احکام حقوقی که اسلام برای کارگر و کشاورز و کارمند و زحمتکش و مرد و زن قرار داده، مرتب و منظم شود. بدیهی است در این مقاصد، شوراهای اسلامی نقش مؤثر و حساس و سازنده خواهند داشت و همکاری همگان را در پیشرفت امور فراهم خواهند کرد.

حاکمیت ملی

و اما مسأله حاکمیت ملی، اگر مقصود از آن، این باشد که غیر از خدا هیچ ملتی به عنوان یک ملت برتر یا پیشرفته تر و هیچ نظام و ابرقدرتی بر ملت دیگر حاکمیت ندارد، بدیهی است که این یک اصل انسانی و اسلامی است. هر چند در این دنیای به اصطلاح متمدن، با اینکه همه از احترام به حاکمیت ملتها گوشه‌ها را پر کرده‌اند، اصل حاکمیت ملی مورد اعتنا نیست، و ابرقدرتهای شرق و غرب دست ستم و تجاوزشان، همیشه به سوی ملتهای ضعیف دراز است، بهر صورت این حاکمیت اسلام است و نقض آن نقض قانون خدا و نقض کرامت انسان، و حقوق انسان، و سوء استفاده از قدرت است. در قرآن با شدیدترین تهدید، این گردنکشی‌ها و برتری‌جوئی‌ها - چه فردی و چه جمعی باشد - محکوم شده است.

و اگر حاکمیت ملی به این معنی باشد که هر ملت و هر جمعیت حق دارد هر نوع نظام و هر نوع قانون را برای خود انتخاب نماید، چنانکه هر فردی می تواند هر عملی را بخواهد نسبت به مال خود و جان خود و هر چه به او تعلق دارد انجام دهد، این نیز اصالت ندارد و اسلامی نیست، و فرد و ملت هیچ کدام این حاکمیت مطلق را ندارند، علاوه بر آنکه این قانون و حاکمیت، عملی نیست، زیرا حدود آن مشخص نیست. جامعه و ملت بر اهل یک زبان، یک نژاد، یک منطقه، یک شهر و یک روستا هم اطلاق می شود در حالی که در هیچ کجای دنیا، چنین حق حاکمیت را قائل نیستند و به عنوان تجزیه طلبی آن را می کوبند.

و اگر از حاکمیت ملی، مقصود این باشد که مردم در حدود اختیارات شرعی و قوانین امر به معروف و نهی از منکر و وجوب اعانت مظلوم و اینگونه برنامه ها، می توانند و حق دارند امور را تحت نظر داشته باشند و تذکر بدهند و بخواهند که به قوانین عمل شود و حق دارند، بلکه بر آنها واجب است که تسلیم خودسریهای زمامداران و متصدیان امور نشوند و دستورات خلاف قانون خارج از حدود و ظایف آنها را اطاعت ننمایند، این حاکمیت برای ملت مسلمان و برای هر فرد انسانی در نظام اسلام ثابت است، و در اعمال آن، تشکیل شورا و هم پیمان شدن و همکاری در حدودی که اعمال این حاکمیت به آن محتاج است لازم است و بقاء و ترقی و سعادت و آزادی و حفظ حقوق هر جامعه ای بسته به اعمال این حاکمیت است.



پرسش: امام انسان مافوق است یا مافوق انسان است؟ و به عبارت دیگر دارای عالی‌ترین مرتبه کمال انسانیت است یا دارای مقام مافوق انسانیت می‌باشد؟

پاسخ: چنانکه بر حسب آیه:

﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^(۱)

(ای رسول ما به مردم بگو) «همانا من مانند شما بشری هستم که

به من وحی می‌رسد».

و آیات دیگر، پیغمبر بشری است که به او وحی می‌شود و معجزه و خصائص دیگر دارد، امام نیز بشر است.

برخی گمان می‌کنند اگر قبول کنند که بر پیغمبر یا امام، علم غیب^(۲) و علوم لدنی دیگر، و معجزه و کرامت و مقامات و

۱- سورة كهف، آیه ۱۱۰.

۲- در موضوع علم غیب، به کتاب «فروع ولایت» نوشته نگارنده و کتابهای دیگر مراجعه شود.

خصائص، عطا شده و آنان واجد کمالاتی بوده‌اند که دیگران به آن کمالات نرسیده‌اند و ارواح و طینت و جوهر وجودشان را صاحب کمالات، و مورد عنایات بیشتر بدانند، با انسانیت آنها منافی است، زیرا این کمالات در مافوق انسان قابل قبول است نه در انسان و انسان مافوق.

ولی این گمان صحیح نیست، و منشأ آن جهل به کمالات انسان، و مراتب انسانیت است. لذا بسا شخص نا آگاه فضیلتی را در کسی می‌بیند و چون در انسانهای متعارف یا آدمهائی که در محیط خود دیده، آن چنان فضیلت و کمال و شخصیت ندیده و حدود کمالات انسان را هم بیشتر از آن تصوّر نمی‌کرده، او را مافوق انسان می‌شمارد. مثلاً عیسی بن مریم، که بدون پدر و بطور خارق العاده متولد شده انسان است و انسان مافوق، ولی آدم جاهل او را مافوق انسان گمان می‌کند، و پسر خدا می‌شمارد.

همچنین اختصاص بعضی انسانها به وحی و به علوم لدنی، و به معجزات و کرامات و کمالات و ملکات عالی انسانی، مثل رسول کرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین: موجب غلو بعضی در حق آنها شده، که گمان می‌کنند این مراتب و مقامات، خارج از مرز انسانیت است؛ ولی اگر مقام انسانیت را بشناسند و امکان وسیعی را که انسان در رقی و تعالی مادی و معنوی و تقرّب به درگاه الهی دارد می‌شناختند، اندیشه غلو در آنها پیدا نمی‌شد، و به جای این اندیشه‌ها سعی می‌کردند که خودشان نیز در این آسمان آزاد سانیّت به پرواز در آیند، و به حدیث شریف مروی از حضرت

صادق عليه السلام که در توصیف انسان می فرماید: «الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَهِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ»^(۱) توجه نمایند.

از سوی دیگر بعضی به عکس برای اینکه این مقامات را ما فوق انسان تصور می نمایند، و انبیاء و اولیاء را بشر می دانند و از بیم اینکه مبادا قبول این درجات برای آنها غلو باشد، حقایق مسلم را انکار کرده و در فضایل و خصایصی که به موجب تواریخ و احادیث معتبر و ادعیه و زیارات ائمه: ثابت است، اظهار شک و تردید می نمایند.

انصاف این است که این دو گروه هر دو در اشتباه افتاده و از جهل به مقامات انسانیّت، که از آن جمله مقام امامت و ولایت و خلیفة اللهی است، در دو طرف افراط و تفریط واقع شده اند.

گفته نشود: اختصاص بعضی افراد، به بعضی کمالات و مقامات و علوم لدنی و تصرف در عالم تکوین بر چه معیار است و چرا بعضی مشرف به این مقامات شده و بعضی از آن محروم هستند؟

زیرا گفته می شود:

اولاً این مسأله مربوط به قضا و قدر الهی است که بشر نمی تواند بطور همه جانبه و فراگیر از آن مطلع شود، و وقتی فعلی به خدا نسبت

۱ - تفسیر صافی، سورة بقره، ذیل آیه «ذلك الكتاب...» صورت انسانی بزرگترین حجت خداوند است بر مخلوقاتش و این (صورت انسانیه) کتابی است که خداوند با دست خودش نوشته است.»

داده شود، جای چون و چرا نیست:

﴿لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾^(۱)

«او (خدا) هر چه می‌کند بازخواست نشود ولی خلق، از کردارشان بازخواست می‌شوند».

ما ایمان به قضا و قدر و اندازه داریم و همانطور که قرآن می‌فرماید:

﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ﴾^(۲)

«در نظم خلقت خدای رحمان هیچ بی‌نظمی و نقصان نخواهی یافت».

ولی از مقدار و تفصیلات و جزئیات این امور آگاهی نداریم، که مثلاً چرا این بهره‌اش از هوش و فهم این مقدار است، و آن دیگری بیشتر است؟ چرا این، چنین است و آن، چنان؟ چرا این نبات میوه‌اش تلخ است و آن شیرین؟ چرا و چرا؟ از اینگونه سؤالاتها میلیونها و میلیاردها هست که اگر چه بطور کلی از همه می‌توان پاسخ داد، اما بالخصوص به بیشتر آنها جواب نمی‌توان داد، مگر اینکه انسان به تمام علوم و علل و معلولات آگاهی داشته باشد.

اجمالاً نمی‌شود گفت، و نباید گفت که چرا کوه دریا نشده یا دریا صحرا نشده، یا این بدینسان خلق نشده و آن بدانسان، که هر چیزی را اگر خدا چیزی دیگر می‌آفرید، چیز دیگر بود و آن چیز نبود، و اگر همه را یک چیز آفریده بود یا به یک شکل و یک نوع خلق کرده بود همه را نیافریده بود و عالم بدون این فرقه‌ها و «این نه آنی»ها، ناقص بود و این

۱- سوره انبیاء، آیه ۳۲.

۲- سوره ملک، آیه ۳.

کمالات و این نظام به وجود نمی‌آمد.

ثانیاً خدا در جواب این ایرادها، که از جهل به اوضاع عوالم و شرایط و مقتضیات و غرور آدمی به اندک مایه‌ای که در فهم و علم پیدا می‌کند می‌گیرد، می‌فرماید:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^(۱)

که بیانگر این است که محل این عنایات و سزاوار به این الطاف، این افراد هستند و خدا خود دانا است که رسالت خود را چگونه و در کجا و به چه کسی بسپارد هر چند ما ندانیم که چگونه آنها محل این افاضات شده‌اند.

ثالثاً ممکن است در مسیری که برای هر موجودی بین مبدأ و منتهی هست، اوضاع و شرایط فقط برای افراد خاصی مناسب شود که استعداد قبول این مواهب را داشته باشند. مناسبات بسیار، از وراثت و پاکی و پاکدامنی آباء و اجداد و اسباب و موجبات اختیاری و قهری، باعث می‌شود که یک فرد ظرفیت قبول افاضات بیشتر را داشته باشد که چون بخل در مبدأ فیاض نیست، به او افاضه می‌شود، مثل اینکه علل و اسباب طوری جور می‌شود که یک درخت بیشتر میوه بدهد.

در عین حال این مسائل، اتفاقی محض نیست، بلکه عالم طبیعت و جهان مادّیت و تأثیر و تأثر، این اقتضا را دارد، و این عالم با این تأثیر و تأثرها به اراده خدا، این چنین منظم می‌شود که یکی پیغمبر، و یکی امام، یکی مقتدی و دیگری مقتدا، یک عضو چشم، یک عضو ابرو و دیگری زبان و دیگری مغز می‌شود. هر طور که باشد اعضاء و جوارح دیگر،

حتی چشم و زبان و گوش، باید به فرمان مغز و در واقع به فرمان روح و عقل باشند. هر چند ماده‌ای که چشم و مغز از آن ساخته شده در اصل یکی باشد و ما نفهمیم یا گمان کنیم که بدون هیچ امتیاز و علتی مغز و چشم از یک نوع سلول آفریده شده باشند، اما احتمال می‌رود که در نظام اسباب و مسبباتی که به اراده خدا در این عالم برقرار است، این سلول باید مغز شود و آن، زبان یا پوست گردد.

همینطور افراد نیز چنین هستند، یک فرد قابلیت آن را دارد که امام باشد و از هنگام ولادت قابلیت قبول فیوضات غیبی را دارد و یک فرد این اقتضا و قابلیت را ندارد، که نمی‌شود پیغمبر و امام بشود. چنانکه کور نمی‌تواند اشیاء را ببیند، ولی در عین حال همه در مسیر حرکت بسوی نهایت کمالی که دارند مختارند و می‌توانند به آن برسند، چنانکه همان پیغمبر و امام می‌توانند مرتکب مخالفت خدا شوند، ولی نمی‌شوند و چنانکه افراد عادی می‌توانند بعضی حرکات را در انظار مردم بنمایند، ولی یک حالی در آنها هست که آن حرکات را در ملاء عام و در خیابان انجام نمی‌دهند، اگر چه در معرض گناه و ترک سیر و کمال قرار گرفتن مردم عادی بیشتر باشد، که به حسب عادت، مبتلا به معصیت شوند، ولی دسته اول هم مسؤولیت بیشتر و سنگین‌تر دارند و «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرَبِينَ» کار آنها را دشوارتر کرده است، لذا از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت است که فرمود:

«شَيَّبَتْنِي هُوْدٌ وَأَخْوَاتُهَا الْحَاقَّةُ وَالْوَاقِعَةُ وَعَمَّ يَتَسَاءَلُونَ

وَهَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ» (۱)

«مرا سورة هود و سوره‌هایی نظیر آن مانند: الحاقه، واقعه، عمّ

یتساءلون و هل ائی پیر ساخت».

وبه هر حال این ایرادها وارد نیست که کسی بگوید امام و پیغمبر اشرف از دیگران نیستند، چون از کودکی مورد عنایاتی بوده‌اند که دیگران مشمول آن نبوده‌اند. یا اینکه بگوید: «سلب این مقامات و عنایات از آنها، اثر کوشش و تلاش خودشان را در کمالاتی که کسب کرده‌اند بیشتر نشان می‌دهد» زیرا واقعیات و عینیات، اموری نیستند که به طرح و ترجیح ما از آنچه واقع شده تغییر نمایند، به هر حال در میدان عرض وجود و پرسش و فرمانبری خدا، اختیار و غرائز مختلف از آنها سلب نمی‌شود، و آنان هم مثل دیگران مکلف و بلکه تکلیفشان دشوارتر و مسؤولیت‌هایشان به مراتب بزرگتر است.

رابعاً چنانکه اشاره شد بحث در این مسائل بی نتیجه است و از این تجاوز نمی‌کند که بگوئیم ما بالفطره شرافت و کامل‌تر بودن نبات را بر جماد و حیوان را بر نبات و انسان را بر حیوان و عالم را بر جاهل می‌دانیم، چنانکه کامل‌تر بودن یک فرد نابغه را بر دیگران می‌دانیم. این حرف بی معنی است که کسی بگوید نبات خود نبات نشده و جماد نمی‌توانسته است نبات شود، پس این چه شرافت و فضیلتی است که نبات بر جماد و انسان کامل و خوش فکر بر انسان کوتاه فکر دارد. زیرا جوابش این است که این همین شرافتی است که درک می‌کنی؛ اگر می‌توانی آن را انکار کن و بگو حیوان از انسان اشرف است، و شخص کم حافظه از آدمی که در حافظه نابغه است افضل است.

زیبائی این عالم و کمال این عالم به همین اوضاع است، ما نباید

کمیت اندیشه را در این پرسش‌ها بکار اندازیم و خود را با عدم صلاحیت، معترض معرفی کنیم، باید زیبایی مجموع این عالم را، با این اجزاء و نقش هر یک را بررسی نمائیم، باید از این مخلوقات متنوع استفاده کنیم، در این مسائل هم همین روش را باید داشته باشیم. قابل انکار نیست وجود افراد ممتازی که صلاحیت تلقی وحی و فوق العادگی های حیرت انگیز داشته که حتی در کودکی در گهواره سخن گفته، و حکمت یافته و به مقام نبوت و امامت رسیده‌اند. وجود این افراد نخبه و کانون نورانیت و جمال، در سازمان هدایت بشری لازم است، ما باید از نورانیت آنها و از هدایت و نعمت رهبری آنها استفاده کنیم. از کارشان، از گفتارشان، از روششان سر مشق بگیریم و به صلاحیت و اختصاص آنها به رهبری و اختصاص رهبری به آنها معتقد باشیم و به فضیلتشان بر دیگران معترف باشیم. چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در شأن آل محمد علیهم السلام فرمود:

«هُمُ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي،
وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفِيهِمْ
الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ»^(۱)

«آنها اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند دور افتادگان از راه حق به آنان رجوع کرده و واماندگان به ایشان ملحق می‌شوند و خصائص امامت در آن جمع و حق ایشان است و بس، و در باره آنان وصیت وارث بردن ثابت است.»

و در ضمن یکی از نامه هائی که برای معاویه فرستاده مرقوم فرموده است:

«فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»^(۱)

«ما تربیت یافته گان پروردگارمان هستیم و مردم بعد از آن تربیت

یافته ما هستند».

خامساً ممکن است تمام یا بعضی از این عطیات و افاضات به مناسبت عوالم قبل از این عالم، و پذیرش هائی باشد که در آن عوالم غیب و ارواح، از فرمان خدا و قبول این موهبتها و امانات الهی داشته اند. چنانکه در حدیث است که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد:

«بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ
وَأَخَاتِمُهُمْ؟ فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي، وَأَوَّلَ مَنْ
أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ، وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى
أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ بَلَى
فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^(۲)

«بعضی از مردم قریش به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کردند به چه سبب رتبه شما از پیامبران دیگر پیش افتاد در صورتی که در آخر و پایان آنها مبعوث گشتی؟ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگار ایمان آوردم و نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم، زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر

۱- نهج البلاغه / بخش نامه ها / رقم ۲۸.

۲- اصول کافی / ج ۲ / ص ۸ / رقم ۱ - اصول کافی ترجمه مصطفوی / ج ۳ / ص ۱۶.

خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ در آنجا
من نخستین پیغمبری بودم که گفتم: چرا پس در اقرار به خدای
عز و جل بر آنها پیشی گرفتم.»

پرسش: آیا پیغمبر ﷺ به فرمان خدا کسی را به مقام ولایت و رهبری نظام، و امامت و خلافت بعد از خودش، تعیین فرمود؟

پاسخ: تمام این چند پرسش و پاسخی که به آنها داده شده بر اساس نصب و تعیین پیغمبر است، که با آن نظام امامت به امت اعلام شده است. بدیهی است علاوه بر دلایل بسیاری که در لزوم این نصب و تعیین است، که مثل علامه حلی، آن دلایل را در «الفین» به دو هزار دلیل رسانده است، کمال دین اسلام و تمام بودن آن اقتضا دارد که چنین نقص بزرگ و حساسی در آن نباشد و ممکن نیست دینی که تمام مسائل مورد نیاز بشر، حتی امور بسیار جزئی را شامل است و از بیان آن کوتاهی نکرده است، در چنین مسأله مهمی که کمال دخالت را در جلو رفتن و گسترش و تداوم انقلاب اسلام دارد، سکوت کرده و بایستی اعتنائی از آن بگذرد.

لذا به شهادت تواریخ معتبر و احادیث متواتر، از آغاز بعثت پیغمبر ﷺ این موضوع مطرح شد و مکرر پیغمبر فرمان خدا را در این مورد به مردم رسانید و خلافت و وصایت و ولایت علی علیه السلام را، در

ضمن بیانات مکرر و در مناسبات بسیار ابلاغ کرد، و بالأخره هم در حجة الوداع، برای اینکه مطلب کاملاً مستحکم بماند، و کسی نتواند بگوید: «پیغمبر در پایان عمرش در این امر تأکید نداشت، و گرنه مناسب بود ابلاغ و اعلانهای سابق را تأیید و در محضر خاص و عام و مجلس رسمی آن را تجدید فرماید»، برای این و برای جهات دیگر که عمده نزل آیه:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ

فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^(۱)

«ای رسول آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر

چنین نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده‌ای، و خداوند تو را از مردم

محفوظ می‌دارد».

و امثال فرمان بسیار بسیار مؤکدی است که در این آیه است، در غدیر خم در حضور جماعتی که بر حسب بعضی تواریخ از نود هزار نفر کمتر نبودند، فرمان خدا را ابلاغ، و علی علیه السلام را به خلافت بلا فصل خود برگزید، چنانکه امامت سایر امامان را نیز اعلام فرمود، و در مرض موت هم بر حسب معتبرترین راویان اهل سنت، مثل «صحیح بخاری» در موارد متعدد در مقام برآمد که آن را در این موقع مناسب نیز کتباً و به صورت یک وصیت تاریخی به امت ابلاغ کند که با مخالفت عمر و گروه او و بی ادبی و جسارتشان به مقام والای نبوت روبرو شد، و بالأخره به جای اینکه در این موقع این فرمان شکوهمند و پر محتوی را بپذیرند، و از اینکه پیغمبر آخرین وصیت خود را کتباً بفرماید استقبال

کنند، مانع شدند و پیامبر خدا را آزرده خاطر ساختند این بود که بر حسب روایات اهل سنت، ابن عباس، که او را حبر امت می‌نامیدند، هر وقت به یاد آن روز می‌افتاد بشدت می‌گریست و می‌گفت: «مصیبت، تمام مصیبت، آن روز بود که نگذارند پیغمبر وصیت نماید».

یکی از مسائلی که پیرامون آن بحث و بررسی بسیار شده و حق در آن ظاهر و آشکار است، همین مسأله است، که بر شمردن کتابهایی که در این موضوع از قرنهای اول تا حال نوشته شده، کار دشواری است، کتابهایی که برخی از آنها از ده جلد و بیست جلد و سی جلد هم متجاوز است.

پرسش: چه کس و چند نفر را پیغمبر ﷺ بر حسب مأموریت الهی به امامت منصوب فرمود؟

پاسخ: با علم به اینکه پیغمبر اکرم ﷺ وصی و خلیفه و امام و ولی امر بعد از خود را معین فرموده است تا تحت رهبری او، انقلاب و رسالت اسلام امتداد یابد، و با توجه به اینکه برای احدی دعوی تعیین و نصب الهی به خلافت، غیر از امیر المؤمنین و سایر ائمه عترت و اهل بیت رسالت ﷺ نشده است، ثابت می شود که خلیفه و جانشین و رهبر انقلاب اسلام و معلم اول و اول معلم و استاد یگانه این مکتب بعد از حضرت رسول اعظم ﷺ علی، و پس از آن سایر ائمه ﷺ می باشند.

آیات کثیره قرآن مجید که بر ولایت و فضائل علی ﷺ تفسیر شده و احادیث و نصوص متواتر مثل حدیث غدیر، و احادیث ثقلین، و احادیث امان و احادیث سفینه، و یوم الدار و صدها و بلکه هزارها حدیث معتبر دیگر، بر این مطلب صراحت دارند، که هر کس بخواهد در حدودی بر کثرت این احادیث و استحکام ارکان نظام امامت، چنانکه شیعه معتقد است، مطلع شود، می تواند به کتابهایی مثل دوره

«عبقات» و «الغدیر» و «دلائل الصدق» و «احقاق الحق» و «بحار الانوار»
مراجعه نماید.

و اما اینکه چند نفر به امامت منصوب و معرفی شده‌اند، علاوه بر آنکه در طی همان احادیث بسیاری که ارتباط با خلافت و امامت علی علیه السلام وارد است، این موضوع، یعنی عدد ائمه علیهم السلام مطرح و منصوص است. بالخصوص روایات بسیار از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر عدد آنها دلالت دارد، که برای اینکه کثرت احادیث از طریق اهل سنت معلوم شود کافی است بگوئیم تنها در «مسند احمد» سی و چهار حدیث از جابر بن سمره و در «صحیح مسلم» هشت حدیث روایت شده است، که با کمال صراحت دلالت دارند بر اینکه عدد ائمه و خلفای پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده نفر است ^(۱) بنابراین، شخص مؤمن به پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی‌تواند عدد ائمه و خلفا را بیشتر یا کمتر از این بگوید و اینجا است که برادران اهل سنت اگر منصفانه بیندیشند، راهی جز قبول مذهب شیعه که موافق این احادیث است، و این احادیث جز بر آن قابل انطباق نیست، نخواهند یافت.

۱- بعضی از علمای اهل سنت پیرامون این احادیث بخصوص کتاب نوشته‌اند، مثل محمد معین سندی که کتابی دارد به نام: «مواهب سید البشر فی الائمة الاثنی

پرسش: آیا غیر از علی علیه السلام نام و نسب سایر ائمه اثنی عشر علیهم السلام اعلام و معرفی شده‌اند؟

پاسخ: همه به اسم و شخص معرفی شده‌اند، هم در روایات و احادیثی که نام و نشانیهای همه را فرموده‌اند و هم در روایاتی که بالخصوص به امامت بعضی از آنها مثل حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام تصریح شده است و هم به وسیله تعریف و تنصیص امام قبل بر امام بعد، بطوری که این روایات بسیار، با توجه به روایاتی که دلالت بر عدد ائمه علیهم السلام دارد، جای هیچگونه شک و تردیدی را در اینکه این دوازده نفر منصوص و تعیین شده‌اند، باقی نمی‌گذارد و هیچ کس برای آن احادیث که فقط دلالت بر عدد دارد، تفسیر و توجیه صحیحی غیر از این احادیثی که آنها را به شخص و اسم می‌شناسانند، نخواهد یافت.

لذا جمعی از علمای معروف اهل سنت نیز امامت این دوازده نفر را قبول کرده و به آن معترف شده‌اند؛ چون دیده‌اند نه می‌توانند این احادیث را رد کنند زیرا رد آنها رد قول پیغمبر است، و نه می‌توانند به

غیر از ائمه اثنی عشر که شیعه به امامت آنها معتقدند، به افراد دیگر تطبیق و تفسیر نمایند.

برای نمونه به یک حدیث از احادیثی که یکی از حفاظ و علمای نامدار اهل سنت در اربعین خود، از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده و متضمن نام تمام ائمه اثنی عشر عليهم السلام از امیر المؤمنین علی تا حضرت مهدی عليه السلام است، اشاره می شود. علاقمندان می توانند متن حدیث را در نسخه خطی معتبر این کتاب که موجود است، و در کتابهایی که از آن نقل کرده اند، مثل «کشف الاستار» محدث نوری و «منتخب الاثر»، تألیف نویسنده این رساله، و مقدمه «مقتضب الاثر» به قلم اینجانب رجوع فرمایند.

روایت کننده این حدیث، علامه و حافظ اهل سنت، «ابو الفتح محمد بن احمد بن ابو الفوارس» متولد شوال ۳۳۸ و متوفای ذی القعدة ۴۱۲ می باشد، وی به حفظ و امانت مشهور و به صلاح توصیف و توثیق شده و در طلب حدیث مسافرتها کرده و نزد شیوخ بسیار تلمذ نموده و شاگردان بسیار داشته و کتابها و آثار متعدد از خود به یادگار گذارده، و در «جامع رصافه» مجلس درس و املاي حدیث داشته است^(۱). و از جمله کتابهای او، کتاب اربعینی است در فضایل امیر المؤمنین عليه السلام که در مقدمه آن در تأیید عقیده شافعی که مراد از «اربعین حدیث» در حدیث مشهور: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا...»، چهل حدیث در فضائل امیر المؤمنین عليه السلام است، خواب عجیبی از احمد بن حنبل، (امام حنبله) نقل کرده است.

۱- ترجمه این دانشمند در تاریخ بغداد مذکور است.

این شخصیت نامدار (حافظ ابن ابی الفوارس) چهارمین حدیثی را که در این کتاب اربعین باسند از شیوخ خود روایت کرده است حدیثی است که متضمن اسامی ائمه اثنی عشر از علی علیه السلام تا حضرت مهدی - روحی فداه - است.

بعضی دیگر از اهل سنت نیز مثل قندوزی و خوارزمی روایات دیگر در رابطه با همین موضوع روایت کرده‌اند.

پرسش: آیا منحصر بودن عدد به دوازده نفر، مؤید این نیست که نظام امامت دوره‌اش محدود و مقدمه انتقال به دوره دیگر است؟

پاسخ: شاید برای بعضی این گمان پیش بیاید که به ملاحظه محدود بودن امامت به رهبری دوازده نفر، معلوم می‌شود که مانند نبوت مدت آن محدود است، اما حکومت چون محدود به زمان و افراد معین نیست نامحدود است لذا باید پس از نظام امامت، نظام دیگری برقرار شود و آن غیر از رژیم شورائی و انتخاباتی نخواهد بود. ولی این سخن کاملی نیست، زیرا اگر امامت در طی چند نسل منقرض شده و مدت امامت این دوازده نفر پایان یافته بود، و جامعه بشری بدون امام باقی مانده بود، این سخن جا داشت که باید نظام دیگری حاکم شود، اما نظام امامت بطور رسمی جز در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و در مدت خلافت رسمی امیر المؤمنین و حضرت مجتبی علیه السلام استقرار نیافت و آن هم چنانکه زماناً محدود بود، مکاناً نیز محدود بود و وضع و شرایط چنان اقتضا کرد که مداخله در امور عامه برای ائمه علیهم السلام امکان پذیر نشد و آنان در اجرای وظایف و تکالیفی که داشتند، نقش فعال و مؤثر دیگری را انجام دادند

و معنویت و حقیقت اسلام را حفظ کردند، تا به عصر غیبت و دورانی که تا هر زمان و هر چه امتداد یابد در آن نظام امامت ادامه خواهد یافت، منتهی شد.

بنابر این رهبری این دوازده نفر، متضمن محدودیت نظام امامت نیست و اوضاعی که پیش آمد تا منتهی به عصر غیبت شد، محدود نبودن این نظام را تأیید و تثبیت کرد. و همچنین با علم خدا به پیش آمدها و حوادث آینده، و امتحاناتی که جلو می آید و کلاسهائی که جامعه بشری تا ظهور کامل عدل الهی و حکومت نهائی و جهانی حضرت مهدی علیه السلام باید ببیند، و تعیین برنامه غیبت و خبر پیغمبر و ائمه علیهم السلام از آن، این تعیین و انحصار در دوازده نفر هرگز دلیل موقت بودن این نظام نیست، بلکه شاهد استمرار آن است و کاملاً موقت نبودن آن قابل درک و توجیه است؛ و خود این برنامه ای که پیش آمد که منتهی به عصر غیبت شد این ایراد را که: «با نامحدود بودن نظام امامت، محدود بودن آن در چند نسل چگونه قابل توجیه است» رد کرد و معلوم شد که خدا و رسول با علم به آینده و جریانی که پیش می آید، برنامه امامت را داده اند و می دانسته اند که با همین برنامه، انقطاع و فترتی در نظام امامت پیدا نخواهد شد.

پرسش: این ترتیبی که در امامت این دوازده نفر است، برای بعضی این گمان را بر می‌انگیزد که نظام امامت هم یک نظام وراثتی و خانوادگی است و معیار این است که فلانی، پسر فلانی و نوه فلانی است بنابراین داشتن یک نسب این چینی برای رهبری نظام و زمامداری کافی است. در صورتی که این شکل نظام قابل توجیه نیست؟

پاسخ: به جناب زید شهید، کتابی به نام «الصفوه» نسبت می‌دهند که در آن کتاب این مسأله اصطفای اهل بیت و اختصاص آنها به بعضی شؤون و خصائص، مطرح شده و این مسأله را که از نظر ایشان و همچنین عموم کسانی که معتقد به نظام امامت می‌باشند کمال اهمیت را دارد، در پرتو دقت و تعمق در آیات قرآن مجید، بسیار دقیق و کافی اثبات فرموده است. کسانی که بخواهند پیرامون این موضوع و رفع استبعاداتی که در آن شده است اطلاع و بررسی بیشتر بنمایند می‌توانند به این کتاب مراجعه نمایند.

و اجمالاً اصل اصطفاء و برگزیدن و تفضیل الهی، در مورد بعضی اشخاص و خاندانها و قبایل، قابل انکار نیست و در قرآن مجید و

احادیث نیز به آن تصریح شده است. مثل این آیه:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ
عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾^(۱)

در مورد مریم می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى
نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^(۲)

و در مورد ابراهیم می فرماید:

﴿رَحْمَةً اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^(۳)

و در مورد بنی اسرائیل می فرماید:

﴿وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^(۴)

و درباره موسی می فرماید:

﴿إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي﴾^(۵)

و در مورد آن بندگان برگزیده‌ای که به علم کتاب مشرف به عنایت

می شوند می فرماید:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^(۶)

۱- سوره آل عمران، آیه ۳۳.

۲- سوره آل عمران، آیه ۴۲.

۳- سوره هود، آیه ۷۳.

۴- سوره بقره، آیه ۱۲۲.

۵- سوره اعراف، آیه ۱۴۴.

۶- سوره فاطر، آیه ۳۲- چنانکه یعقوبی در تاریخ خود نقل می کند منصور دوانیقی

با اینکه سیاست حکومتش کوبیدن شیعیان و انکار فضائل اهل بیت علیهم السلام بود

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را مصداق این آیه می دانست.

و در مورد تفضیل برخی پیامبران بر برخی دیگر می فرماید:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾^(۱).

و نیز می فرماید:

﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ﴾^(۲).

بر حسب تفاسیر در مورد آنانکه به اهل بیت حسد می ورزیدند

می فرماید:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^(۳).

و در مورد شخص شخص خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ

عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾^(۴).

و در مورد عترت طاهره و اهل بیت آن حضرت می فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^(۵).

اینگونه آیات که اصطفاء و برگزیدگی بعضی از بندگان بر بعضی

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۲- سوره اسراء، آیه ۱۷.

۳- سوره نساء، آیه ۵۴.

۴- سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۵- سوره احزاب، آیه ۳۳. راجع به اینکه اراده در این تکوینی است و به فرض آنکه تشریحی باشد نیز دلیل بر عصمت و طهارت اهل بیت علیهم السلام است اینجانب را تحقیق و بیانی است که در کلمات دیگر به آن بر نخورده‌ام، این بیان که علمی و دقیق است، تمام شبهه های معاندین را باطل می سازد.

دیگر از آنها استفاده می‌شود، بیش از اینها است. احادیث شریفه در این باب و همچنین متون زیارات معتبر، مثل زیارت جامعه که شرح این برگزیدگیها است، قابل تأویل و توجیه نیست و در نهج البلاغه نیز در موارد بسیاری مثل خطبه ۱ و ۳۳ و ۸۹ و ۱۰۶ و ۱۴۹ و ۱۷۳ و ۱۹۶ و ۲۱۱، به این حقیقت تصریح و تثبیت شده است. و خلاصه علاوه بر آیات قرآن مجید، روایات متواتر نیز برای اثبات این موضوع کافی است.

بعضی که می‌خواهند خود را روشنفکر جلوه بدهند مانند آنان که انبیاء را رجال ژنی و نابغه می‌شمارند، و وحی خدا را بر آنها به گونه‌ای تفسیر می‌نمایند که مساوی با انکار آن می‌شوند، این مسائل را با دید مادی و عدم تسلیم به قضا و قدر و حکمت الهی بررسی می‌کنند، و عجز خود را از درک اسرار افعال خداوندی، دلیل بر عدم حکمت گرفته و مغرورانه اظهار نظر می‌نمایند که نفی بعضی مواهب و مقامات از اهل بیت علیهم‌السلام موضع‌های خاص و بزرگ آنان را در امور فردی و اجتماعی و سیاسی و غیره محکم‌تر و ارزش‌کارها و اقدامات خودداری آنها را از گناه، بیشتر می‌سازد، و مناسب‌تر می‌دانند که این بزرگواران را با افراد عادی از جهت میزان درک و شعور برابر بگویند و عنایات خدا را بر آنها که یک امر واقع شده است، قبول ننمایند. و بالأخره مدد غیبی و اعانت و رعایت مستقیم الهی را که از انبیا و نصرت دین آنها شده، ورشته آن تا امروز و تا روز قیامت امتداد یافته است، منکر شوند، و یا به حساب نیاورند، تا بچه‌های غرب زده آنها را روشنفکر بخوانند ولی این حقایق قابل تردید نیست و مسائل دینی

قابل تفکیک از یکدیگر نمی‌باشد و آیات قرآن در کل محتوا و مفادی که دارند باید مورد قبول مسلمان باشد.

بنابراین، مسأله امامت ائمه علیهم‌السلام یکی پس از دیگری، به اصطفاء و اختیار الهی است و با وراثت عادی از زمین تا آسمان فرق دارد و هرگز در گزینش امام، اینکه امام دوم برای این امام است که پسر امام اول است، یا امام چهارم برای اینکه پسر امام سوم است، معیار نیست، و صرف اینکه اهل بیت متوالیاً به این مقام امامت اختصاص یافته‌اند، دلیل بر این معیار نیست؛ چنانکه پیامبران ابراهیمی که همه از نسل، و بیت ابراهیم خلیل بوده‌اند، نبوت و اختصاص یافتنشان به این مقام به اینکه آنها از نسل ابراهیم هستند، توجیه و خلاصه نمی‌شود با اینکه در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ...﴾

و پس از آنکه نام پانزده نفر از انبیاء ابراهیمی را می‌برد می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ
وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۱).

«و نیز برخی از پدران و فرزندان و برادران آنها را فضیلت داده و بر

دیگران، آنان را برگزیده و به راه راست هدایت نمودیم».

این اجتناب و گزینش، اجتناب و گزینش الهی و بر معیارهای اصیل واقعی و معنوی است؛ اگر بر آن ارث و میراث هم اطلاق شود، نه ارث و میراث یک وارث عادی از پدر و مادر و برادر است چون این ارث و

میراث به علت ارتباط جسمی و مادی بین وارث و مورث است اما وارث بودن امام، امام دیگر را به علت ارتباط معنوی و روحی و علائق فکری و مشترکات غیر مادی است.

لذا در زیارت معروف وارث و در زیارتهائی که هر یک از ائمه علیهم السلام به خطاب «یا وارث آدم»، یا «یا وارث ابراهیم» و سایر انبیاء زیارت می‌شوند، بر اساس وراثت ولادت جسمانی آنها از پیغمبران گذشته نیست، زیرا در میان آنها کسانی نام برده می‌شوند که در سلسله نسب این بزرگواران نیستند، مثل حضرت موسی کلیم الله و حضرت عیسی روح الله، مع ذلک ائمه: را وارث آنها می‌شماریم، چون این بزرگواران وارث دعوت و علم و هدایت و امامت آنها هستند، و وراثت امامت و هدایت در اینجا به این معانی است، نه اینکه چون امام یازدهم پسر امام دهم است و امام دهم هم غیر از او پسری نداشت، او به امامت رسید.

تاریخ ائمه علیهم السلام و سیره و سلوک و علمی که از ایشان به مردم رسید، نشان داد که این وراثت آنها از پیغمبران، و وراثت هر امام از امام دیگر، به حق بوده و برای انبیاء در این امت، وارثانی چون علی علیه السلام و سایر ائمه نمی‌توان نشان داد.

آیا مثل علی علیه السلام با آن همه فداکاری و حق پرستی و علم و زهد و عبادت و ایمان چه کسی را می‌توان معرفی کرد؟

آیا نظیر حضرت حسن علیه السلام و آن گذشت تاریخی و قبول یک موضع به ظاهر مقهور، برای حفظ اسلام، و آن همه حلم و بردباری، و سیادت و آقائی در بین امت، چه کسی را نشان داده‌اند؟

آیا در جهاد و قیام برای خدا و ابطال باطل و استقامت در راه حق و فداکاری و پاسداری از دین، چه کسی را مانند حسین علیه السلام در قبول مصائب جانکاه و داغ جوانان و برادران و یاران و اسارت اهل بیت و گذشت از جان نفیس خود، نشان می دهند؟

و آیا و آیا و آیا...

بالأخره این تاریخ بود که نشان داد، و این حتی دشمنان اهل بیت بودند که تصدیق کردند که آنان به حق دارای مقامات بزرگ و رهبری امت بودند. حتی اشخاصی مانند «ابن خلدون» در برابر آنها و عظمت مقام مثل امام جعفر صادق علیه السلام و علم او به مغیبات، خاضعانه اعتراف می نماید.

بی جهت نبود که شعرای آزاده و زنده دلی مانند «فرزدق» در موقعی که مدخ این خاندان بزرگترین و بلکه یگانه جریمه سیاسی بود، به مثل آن قصیده‌ای که تا تاریخ اسلام باقی است زنده و جاودان و نمونه بهترین اثر ادبی و حماسی و ایمانی و اعتقادی است، امام زین العابدین علیه السلام و همه اهل بیت را مدح می نماید، و نه فقط احدی نتوانست به آن مدح ایراد بگیرد و این را ناحق گوئی بشمارد، از آن زمان تا حال همه آن را نمونه شعور زنده شاعر و شجاعت ادبی او و ترجمانی از فضایل اهل بیت و بیان مقامات و مناصب الهی آنها دانستند، و حتی خلیفه مستبد اموی هم جز زندانی ساختن فرزدق، نتوانست عکس العمل دیگری نشان دهد.

خواننده عزیز! در این بحث مطالب و اسرار زیاد قابل طرح است که

۸۰ نظام امامت و رهبری

اگر دنبال شود سخن به درازا خواهد کشید. ما در نوشته‌های دیگر نیز پیرامون این موضوع به گونه‌ی دیگر توضیحاتی داده‌ایم که امید است به نشر آنها موفق شویم.

پرسش: چنانکه می‌دانیم نظام امامت بعد از رحلت حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله جز در مدت پنج سال زمامداری حضرت علی و ششماه زمامداری امام حسن مجتبی علیه السلام استقرار نیافت، بنابراین آیا این نظام تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام و انقلاب جهانی آن حضرت تعطیل و از تصرف در امور ممنوع خواهد ماند و در این فاصله ممتد چگونه نظامی شرعی و اسلامی خواهد بود؟

پاسخ: امامت دارای ابعاد مختلف و شؤون متعدد است که از آن جمله زمامداری و اداره امور و قیام به برقراری عدل و قسط و حفظ امنیت است. در سایر ابعاد تا حدی که با این بُعد سیاسی امامت ارتباط نداشته یا کمتر ارتباط داشته، شکی نیست که رهبران نظام امامت وظایفی را که به عهده داشته‌اند انجام داده‌اند، و در بُعد سیاسی نظام امامت هم، اگر چه مخالفت سیاستمداران غاصب با اصل نظام و جلوه ابعاد متعدد آن از بیم این بُعد سیاسی بوده و هست، معذک این مخالفتها و ممانعتها موجب بروز فترت و فاصله در این نظام نگردید و

از اصالت و اعتبار واقعی و شرعی آن چیزی کم نکرد.

اصولاً استقرار نظام مکتبی به دو گونه و در دو بعد صورت می‌گیرد، یکی به تبعیت و پیروی اختیاری گروندگان به آن نظام، که می‌توان گفت اصل استقرار نظام است، و سپس به قدرت اجرائی و نیروی نظامی و مادی و تشکیلات رسمی.

بدیهی است به صورت دوم حکومت و ولایت شرعی فقط در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از هجرت آن حضرت به مدینه طیبه، و در دوره زمامداری امیر المؤمنین و حضرت مجتبی علیه السلام استقرار یافت، اما به شکل اول همیشه تا زمان ما و تا عصر ظهور استقرار خواهد داشت هر کس این نظام را می‌شناسد و مؤمن به این نظام است، خود را تابع آن می‌داند و از رهبر این نظام اطاعت می‌نماید.

این نظام همیشه با نظامهای غیر شرعی درگیر بوده و پیروان آن، نظامهای غیر شرعی را رد می‌کردند و موظف بودند در داخل خود به حسب دستور امامان امور خود را با این نظام تطبیق بدهند.

شهرهائی مثل «قم» در عصر پادشاهان بنی عباس، اگر چه به ظاهر تحت رژیم غیر شرعی آنان بودند، در باطن بیش از آنچه تحت نفوذ رژیم بغداد باشند تابع نظام امامت بودند. این ائمه بودند که پیروان خود و مؤمنین به نظام امامت را مأمور کرده بودند که در اختلافات و مراعاتی که برایشان پیش می‌آید، به علما و حاملان علوم اهل بیت رجوع نمایند و به قضاوت آنها تسلیم باشند.

یگانه جمعیتی که در اسلام رژیم حکام جور و نظامهای دمشق و

بغداد و جاهای دیگر را نپذیرفت، و همواره این رژیمها از آنها در هراس بودند، شیعه و پیروان نظام امامت بودند؛ اینها بودند که حکومتهایی که بر این اساس نبودند حکومت ظلمه می دانستند.

این نظام همیشه دوام داشته و هیچگاه منقطع نمی شود. مرحوم «سید محمد مجاهد» و سایر علماء به عنوان رهبری این نظام (از جانب امام عصر علیه السلام) فرمان جهاد با روس را صادر نمودند، و خود شخصاً در آن شرکت کردند. مرحوم «حاج میرزا مسیح تهرانی» در واقعه شورش علیه نفوذ روسیه در ایران، و قتل «گری بایدوف» سفیر مقتدر و مطلق العنان روسیه، موضعش اتکاء به این نظام بود. در مسأله «تحریم تنباکو» که حکم قاطع «الیوم استعمال تنباکو در حکم محاربه با امام زمان علیه السلام است» دماغ حکومت جبار انگلیس را به خاک مالید، نمونه‌ای از قدرت نظام امامت بود، و «آیت الله میرزای شیرازی» از موضع نیابت عامه حضرت ولی عصر - ارواح العالمین له الفداء - این حکم تاریخی را صادر کرد. در انقلاب مشروطه، قیام علماء علیه استبداد شاه، که از عصر ناصر الدین شاه شروع شد، همه به استناد استمرار نظام امامت و نیابت عامه فقهاء بود.

مجاهدات شخصیتی مثل «سید شرف الدین» با استعمار فرانسه در سوریه و لبنان و انقلاب مرحوم «آقا میرزا تقی شیرازی» علیه استعمار انگلیس در عراق، که به یک جهاد تمام عیار با انگلیس شکل گرفت و موضع گیریهای «کاشف الغطا» به ضد سیاست استعماری انگلیس و «سید محمد سعید حبوبی» و «آیت الله حکیم» علیه نظام مزدور

عبدالسلام، و صدها حرکات کوچک و بزرگ دیگر، و بالأخره انقلاب اسلامی ایران به رهبری علماء و فقهاء و مراجع بزرگ، علی الخصوص امام خمینی، همه وجود این نظام و بقاء و نفوذ آن را نشان می‌دهد، و گواه این است که این نظام هیچگاه منقطع نشده است، هر چند پیروان آن از حیث کمیت و کیفیت، به اختلاف اعصار و شدت سیاستهای طاغوتها و بعضی علل دیگر، یکسان نبوده‌اند. چنان که در عصر اول بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قلت عدد آنها به نهایت رسید، و در یک حساب به سلمان و ابوذر و مقداد، و در حساب وسیع تر به عمار، محدود شد. بالأخره جز گروهی از صحابه، و بعضی مثل مالک بن نویره، که حتی به تهمت ارتداد کشته شد و همسرش مورد بی شرمانه‌ترین تجاوزها قرار گرفت، افراد بیشتری باقی نماندند و یا اگر بودند جرأت اظهار نداشتند. اما به تدریج و مرور زمان گرایش مردم به این نظام زیاد شد و هر چه جلو آمدند به سر برقراری این نظام، و اینکه این امت به این نظام و رهبری این دوازده نفر ارجاع شده‌اند، بیشتر پی بردند.

پس هیچ موجبی برای منقرض شدن این نظام پیش نیامده و هیچ کس نخواهد توانست آن را منقرض سازد. چنان که دیدیم بیش از نیم قرن رضاخان پهلوی، عامل انگلیس، و پسرش - نوکر سر سپرده آمریکا - برای از بین بردن نفوذ معنوی این نظام و حکومت آن، تلاش کردند و چه جنایات هولناکی را که مرتکب شدند و حتی محمد رضا پهلوی در کتابهایی که به او نسبت می‌دادند به این افتخار می‌کرد که پدرم این کار را کرد، یعنی این

نظام و حکومت را که مردم کم و بیش به آن نظر داشته و حلال و حرام را از آنها می‌گرفتند، از میان برداشت، و حتی یکی از نوکران خود فروخته‌اش در کرج در طی یک سخنرانی افتخار می‌کرد که دیگر زمان اجازه نمی‌دهد که یک نفر سید در سامرا با سیاست دولت مخالفت کند، و با یک فتوا و حکم، اوضاع را آن چنان، عوض نماید. اما علی‌رغم این تلاشهای استعمارگران و نوکران آنها، که قریب یک قرن است علیه این نظام بشدت ادامه دارد، در این انقلاب اسلامی با چنین جلوۀ تابناک و درخشانی، ظاهر شد که الحمد لله به صورت رسمی نیز امور را قبضه، و نظام اسلامی را اعلام کرد.

اگر بقایای آن رژیم و آن مزدوران انگلیس و آمریکا و دست پروردگان فرهنگ استعماری و پیروان مکتب مارکس و لنین، و سرسپردگان به روسیه و چپ‌گرایان آمریکائی بگذارند و دست از تحریکات و تبلیغات سوء کارشکنی بردارند و از پشت به اسلام و انقلاب خنجر نزنند، این انقلاب که کارسازی اسلام و نظام سیاسی آن را نشان داد، امیدواریم مطلع حرکات و جنبش‌های بزرگ برای بازگشت به اسلام در تمام جهان اسلام شود.

(وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ).

و خلاصه اینکه این نظام از عصر خود پیغمبر تا حال باقی است، و در این عصر که عصر غیبت است، در ولایت فقها و علمای عادل تبلور دارد و این نظامی است که مرز و حد ندارد و هر کجا و در هر نقطه از جهان، تحت هر رژیم و حکومت، یک نفر مسلمان باشد، باید از این

نظام تبعیت داشته باشد و تبعیت واقعی او تابعیت از این نظام باشد. این نظام است که رمز وحدت سیاسی تمام شیعه در سراسر عالم است^(۱).

۱ - پیرامون این بحث و بحث‌های مناسب آن، به کتابهای «پاسخ به ده پرسش» و «عقیده نجات بخش» نگارش نویسنده مراجعه شود.

پرسش: آیا مهدی علیه السلام از ائمه اثنی عشر است که حضرت رسول معظم اسلام صلی الله علیه و آله ائمت را به امامتشان مژده داده است؟

پاسخ: در این مورد اختلافی بین شیعه و اهل سنت به نظر نمی‌رسد و همه بر این اتفاق دارند که مهدی - ارواحنا فداه - امام دوازدهم از ائمه اثنی عشر علیهم السلام است، که بطور متواتر ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از امامت و خلافتشان خبر داده است، و لذا «ابو داوود سجستانی» که صاحب یکی از «صحاح ستة»^(۱) و از مشاهیر محدثین اهل سنت به شمار می‌رود، یکی از کتابهای سنن خود را به «مهدی» اختصاص داده و آن را «کتاب المهدی» نامیده است؛ در این کتاب اولین احادیثی که روایت می‌کند حدیث ائمه اثنی عشر می‌باشد.

۱ - صحاح شش گانه عبارتند از: صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح نسائی، صحیح ابی داود، صحیح ابن ماجه، و صحیح ترمذی، که به این چهارتای اخیر «سنن» هم می‌گویند.

بنابر این، این موضوع که مهدی امام دوازدهم است مثل اصل ظهور
مهدی علیه السلام مسلم و مورد اتفاق مسلمین است.

**پرسش: دلایلی که بر وجود امامت حضرت صاحب الزمان مهدی منتظر -
عجل الله تعالی فرجه - اقامه شده، چند قسم می باشد؟**

پاسخ: دلایل خردپسند، که با آن اثبات چنین موضوعی معقول و منطقی است، بر وجود و امامت آن قطب زمان و ولی دوران - ارواحنا فداه - بسیار است و صدها و بلکه هزارها کتاب و رساله پیرامون این موضوع و مسائلی که با آن ارتباط دارد تألیف شده است.

احادیث متواتر و ملاقاتها و تشریفهای شخصیتهای مشهور و افراد عادی و توقیعات و نامه‌ها و معجزات و خوارق عادات، همه آن را اثبات می نمایند.

امامت و غیبت و طول عمر و ظهور حضرت مهدی علیه السلام و جهانی شدن دین اسلام و تشکیل حکومت واحد جهانی حق و عدل، به وسیله آن حضرت، از خبرهای غیبی مشهور و معروفی است که در کتابهای تفسیر و حدیث و تاریخ و رجال و لغت و غیره روایت شده است. صحابه مشهور و تابعین معروف و محدثین بزرگ، و اصحاب مسانید و

جوامع و سنن، این احادیث را روایت کرده‌اند^(۱). و بیش از یک صد آیه از آیات قرآن مجید به ظهور آن حضرت و در ارتباط با آن تفسیر و تأویل شده است.

صدق خبرهای غیبی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت آن حضرت، به مرور زمان ثابت‌تر شد، و گذشت زمان ایمان و باور ما را به این خبرهای غیبی استوارتر می‌سازد. بیائید این کتابهای غیبت را که پیرامون انقلاب آخر الزمان، و رهبر آن، حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام از عصر پدر آن حضرت تا حال نوشته شده بخوانید ببینید صدها اشخاص که خبر بسیاری از آنها منفرداً هم یقین آور است، از وجود آن حضرت و تشریف خود یا دیگران به سعادت لقای آن امام بزرگوار، در عصر پدر بزرگوارش و در عصر غیبت صغری و عصر غیبت کبری (عصر کنونی)، خبر داده‌اند. حال در صورتی که در اثبات یک موضوع، مثل ولادت فلان و وجود فلان و موضوعات دیگر، به خبر یک نفر موثق اکتفاء نموده، اطمینان حاصل می‌شود، به طریق اولی به خبر جمع بسیاری از مشاهیر و موثقین، یقین حاصل خواهد شد.

آیا خبر افرادی مثل سید بحر العلوم‌ها و مقدس اردبیلی‌ها را می‌توان رد کرد؟ آیا می‌شود آنها را که از مکروهات محترز و مجتنب بوده، و در زهد و تقوا کم نظیر بوده‌اند، تکذیب کرد و دروغگو خواند؟ آیا تشرّفها و دیدارهایی که در همین عصر خودمان برای بعضی

۱- برای اطلاع مختصر از کتابهایی که در این موضوع نوشته شده و نام صحابه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علماء محدثینی که این احادیث را روایت کرده‌اند، رجوع شود به «نوید امن و امان» تألیف نگارنده و مقدمه کتاب شریف نجم ثاقب.

اتفاق افتاده و مشتمل بر معجزه و کرامتی بوده است کافی نیست؟
 آیا توسلات بسیار به آن حضرت که آثار عجیب داشته، ما را به آن
 حضرت راهنمایی نمی‌نماید؟ هیچ راهی برای تردید و شک در وجود
 و امامت آن حضرت با این همه تشریفها و معجزات نیست. فقط غیبت
 طولانی و طول عمر ایشان موجب شده که با این همه نشانیها، و شواهد
 گوناگون، بعضی اهل زیغ و اهواء و انحرافات، در شک و تردید افتند، یا
 خود را به شک و تردید بزنند.

اما آیا طولانی شدن غیبت و طول عمر آن حضرت می‌تواند به کسی
 اجازه و جرأت دهد که این همه احادیث و تواریخ و نقلهای متواتر را
 تکذیب کند، و در قدرت مطلقه خدا شک نماید؟ یا به صرف اینکه
 برای ما شرف تشریف بلقay ایشان فراهم نشده، یا اگر شده ایشان را
 نشناخته باشیم، می‌توانیم دیگران را که به این سعادت نایل شده‌اند،
 تکذیب کنیم؟

آیا فضانوردانی که به ماه رفته و از آنجا وضع ماه را گزارش دادند،
 قولشان معتبر است، ولی قول این همه موثق مورد اعتماد نیست؟

وانگهی، مگر ما به هر چه باور داریم، غیبت آن شیء مانع از باور آن
 است؟ مگر آنان که به نیروی جاذبه معتقدند آن را دیده‌اند؟ شرط ایمان
 به وجود یک شیء، این نیست که آن شیء دیدنی باشد، یا به یکی دیگر
 از حواس پنجگانه محسوس شود، یا اگر محسوس است ما آن را دیده و
 حس کرده باشیم، و یا اگر محسوس ما شده باشد او را شناسائی کرده
 باشیم. مگر غیر از این است که بیشتر از چیزهایی که ما وجود آنها را در
 گذشته و حال باور کرده‌ایم محسوس خودمان نشده است؟ به یک نظر

همه اصلهای اعتقادی ما غیب است، و ما به آنها ایمان داریم و ایمان ما معقول و منطقی است. مسلمانان عموماً به وجود و حیات عیسی و خضر و الیاس حتی دجال معتقدند، با اینکه اکثر آنها را ندیده و بطور محقق جز در مورد خضر روایت آنها ثابت نشده است. چنان که عموماً مردم تاریخ را رد نمی‌کنند و به بسیاری از شخصیت‌های تاریخی و حوادث تاریخی یقین دارند، با اینکه فعلاً همه غیب است.

همچنین مسلمانان به وجود موجودات ذره بینی پیش از آنکه به وسیله میکروسکوب دیده شوند معتقد بودند، چون اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از وجود آن قبیل موجودات خبر داده بودند. پیش از اختراع تلویزیون، باز هم بر حسب احادیث که از امکان وقوع دیدار از فاصله های دور از مثلاً تا مغرب و امکان تسخیر فضا و ماه و کرات دیگر خبر می‌داد ایمان داشتند. و به استبعادات یا اشکالات به اصطلاح علمی^(۱) و مقلدان آنها، یعنی گرفتاران ضعف ایمان به قدرت و توانائی خدا و مغروران به اصطلاحات و توهمات، اعتنا نمی‌کردند، که چگونه تسخیر فضا و کرات امکان پذیر خواهد شد. و مثلاً خرق و التیام (که در نظرشان محال بود) پیش می‌آید. یا چگونه دیدن یک جسم از فاصله بسیار دور با وجود موانعی مثل کوهها و کروی بودن زمین قابل قبول است.

۱ - متأسفانه برخی از علمای هیئت و طبیعت در گذشته و حال گرفتار این خطا بوده‌اند که فرضیه‌ها و حدس‌های غیر قطعی را مسلم گرفته و بر اساس آن فرض‌ها و حدس‌ها، که اسم علم به آنها داده و بلکه علم را به آنها منحصر شمرده‌اند، حقایق مهم را که از حیطة آن فرضیه‌ها خارج یا منافی با آنها بود، رد کرده‌اند. اما قرآن در سوره یوسف، آیه ۷۶ می‌فرماید: ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾.

اکنون هم شخص مؤمن به خدا و رسول به مسائل و وقایع بسیاری که در آینده واقع خواهد شد، مثل تکویر شمس و انفطار سماء و انتشار نجوم و خروج دابة الأرض و اشراط و علائم ساعت که از آن جمله، ظهور حضرت مهدی علیه السلام است، و در قرآن مجید یا احادیث و روایات آمده است، اعتقاد دارند. چون هیچگونه برهان قطعی بر عدم امکان وقوع این امور نیست، فقط باید دلائل این پیشگویی و خبر از آینده و حال را بررسی نمود و اگر محکم و عقلانی بود پذیرفت.

از جهت دیگر می‌گوئیم خبرهای غیبی و پیشگوییهای قرآن مجید و پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام یک مسأله ثابت و واضح و حقیقت انکار ناپذیر است. و تاریخ چنان آن را ثابت می‌نماید که حوادثی مثل غزوه اُحُد و بدر و هجرت و بیعت عقبه و رضوان را ثابت می‌نماید. مسلمانان به خبرهای غیبی قرآن مجید و پیغمبر ایمان داشتند، با اینکه غیب بود و هنوز خارج و آینده، مطابق بودن آن خبرها را با واقعیات و عینیات آینده آشکار نکرده بود. اما به تدریج و با مرور زمان، وقایعی که روی می‌داد صحت این خبرها و ارتباط خبر دهنده را با عالم غیب تأیید و بر قوت ایمان مؤمنین می‌افزود.

بسیاری از این خبرهای غیبی به جز آنچه در قرآن مجید است در ضمن یک یا چند حدیث بیشتر بیان نشده و غالباً در حد استفاضه نیست، مع ذلک مسلمانان به آنها ایمان داشته و دارند. اما در موضوع «مهدی» و وجود و امامت و ظهور آن حضرت و اینکه جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود، چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد، نه فقط یک خبر و دو و سه و ده و بیست و صد خبر، بلکه صدها حدیث معتبر داریم که علاوه بر اعتبار فی نفسه موجب مزید قوت و اعتبار یکدیگر و

شرح و بیان و تفسیر یکدیگر می‌باشند.

شواهد و مؤیدات تاریخی و صد در صد معتبر این دلیل، بسیار است که از بیان تعدادی از آن برای طولانی نشدن کلام معذوریم^(۱). و اجمالاً علی التحقیق در کمتر موضوعی از مسائل اعتقادی مانند این موضوع زمینه ایمان و یقین و باور و استناد به احادیث و تواریخ و مؤیدات و شواهد فراهم است.

بنابر این، اختصاراً ادله وجود آن حضرت و امامت ایشان را در چند دلیل خلاصه می‌کنیم.

۱- خبر شخص امام حسن عسکری علیه السلام و خواص آن حضرت، و اعلامیه های ایشان به بعضی از نقاط شیعه نشین مثل قم.

۲- تشرّف صدها نفر به زیارت حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه - در عصر پدر بزرگوارش و عصر غیبت صغیری و عصر غیبت کبری (عصر حاضر).

۳- صدور معجزات و کرامات بسیار از آن حضرت در اثر توسّلات، یا ضمن تشرّف افراد و به گونه های دیگر.

۴- اخبار متواتر و بشارتهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در ضمن صدها حدیث معتبر که در کتابهایی که قبل از ولادت آن حضرت و قبل از غیبت صغری تألیف شده، ضبط و روایت شده است.

۵- و بالأخره نقل تواریخ معتمد و کتابهای انساب، تا آنجا که بعضی از علمای عامه تشرّف به زیارت آن حضرت را ادعا کرده و در اظهار

۱- به کتاب «نوید امن و امان» و «پرتوی از عظمت حسین علیه السلام» نوشته نگارنده رجوع شود.

اشتیاق به سعادت دیدار و ظهور ان رهبر عدالت گستر اشعار سروده، و بعضی از خلفای بنی عباس چون الناصر لدین الله، که از دانشمندان این سلسله و اهل حدیث و روایت بوده است، چنان در ایمان به آن حضرت محکم بوده است، که «سرداب غیبت» به امر او تعمیر شد و کتیبه در سرداب که از آثار عتیقه و نفیسه بوده و هم اکنون نیز باقی و منصوب است، شاهد این عقیده او است.

علاوه بر این دلائل، ادله دیگری نیز بر امامت آن حضرت اقامه شده است که به همین مقدار اکتفا می کنیم و علاقمندان را به کتابهای بزرگ، مانند کمال الدین صدوق، غیبت نعمانی، غیبت شیخ طوسی و منتخب الاثر، تألیف نگارنده، و نجم ثاقب و کشف الاستار و کتابهای دیگر ارجاع می دهیم.

و از خداوند متعال تعجیل در فرج و ظهور امر آن حضرت و نجات جهان را از این نگرانیها و اضطرابات و توطئه ها و جنایات شرق و غرب و رژیمها و مکتب های منحرف مسئلت می نمائیم.

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَزَيِّنِ الْأَرْضَ بِطُولِ
بِقَائِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَمُقَوِّيَةِ سُلْطَانِهِ
وَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ عَدِيدٌ».

تعليقات

تعليقة ١

به عقیده «عقاد» و «مونتگمری وات» کلماتی مثل قوم و شعب و فئیه و غیر اینها در معرفی جامعه اسلامی نارسا می باشند و قالب آن، یا بهترین تعبیر از آن همان «امت» است که در قرآن مجید آمده است که به شهادت عقاد و مونتگمری، یگانه واژه‌ای است که مرادف آن در لغت عرب و در لغات دیگر یافت نمی شود. چنان که به نظر مونتگمری فکر امت یک فکر تازه و بی سابقه و مختص به اسلام است. و نیز مونتگمری در وصف و تعریف اجتماع اسلام می گوید: اجتماع انسانی از نظر اسلام، اجتماعی نیست که متشکل از دو طبقه زبر دست و زیر دست و برخوردار و محروم باشد بلکه امتی است که به امام واحد و امامت واحد هدایت می شود که قبله آن خیر و تقوا است و در آن همه متساوی هستند. هیچ صاحب ثروت و سطوت و نیرویی نمی تواند از آنچه دارد سوء استفاده کند و به وسیله آن بر دیگران خود را برگزیند^(۱).

١ - مراجعه شود به «ما يقال عن الاسلام» و «الاسلام والجماعة المتحدة» و «القيادة الاسلامية في الفلسفة والتشريع».

تعلیقه ۲

در بیان این مطلب که «تعیین امام و خلیفه برای هر عصر و زمان فقط از جانب خدا به جا و صحیح است و نمی شود در یک زمان، مردم مشمول این عنایت الهی بشوند و در زمان دیگر از آن محروم شوند، با توجه به اینکه امامت و خلافت، لطف و عنایتی است که در هر زمان و بطور استمرار مورد نیاز جامعه است و رحمانیت و ربانیت خداوند متعال همیشه و در هر عصر و زمان مقتضی آن است»، می گوئیم: از این آیات استفاده می شود که این لطف و عنایت در بعضی از اعصار واقع شده است، بنابر این با عموم احتیاج به آن در تمام اعصار می فهمیم که بطور مستمر ادامه داشته و انقطاع پذیر نخواهد بود.

تعلیقه ۳

دهقانان انبار، هنگامی که حضرت به شام می‌رفتند، وقتی امیر المؤمنین علیه السلام را دیدند، از مرکبهای خود پیاده شدند و پیشاپیش آن حضرت شتابان شدند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: این چه کاری است که می‌کنید؟ گفتند: این خوی و عادتی (برنامه‌ای) است از ما، که فرماندهان خود را به آن تعظیم می‌کنیم. امام فرمود: به خدا سوگند، فرماندهان شما، از این برنامه منفعت نمی‌برند و شما در دنیا بر خود زحمت می‌نهدید و در آخرت به آن شقاوت می‌یابید و چه زیان دارد مشقت و زحمتی که بعد از آن عقاب باشد و چه سودبخش است راحتی و گشایشی که با آن امان از آتش باشد.

یعنی انجام این تکلفات و برنامه‌های تملق‌آمیز، هم زحمت و تکلف است و هم موجب عقاب خدا است. چون همانطور که فرماندهان نباید از مردم تملق و انجام این برنامه را داشته باشند و اگر اراده علو و برتری داشته باشند و مقام خود را وسیله تحمیل خود بر مردم قرار دهند، از ثواب خدا محروم و مستحق آتش خواهند شد، افراد هم نباید با عملیات تملق‌آمیز و برنامه‌های غرور‌انگیز، باد در بینی آنها انداخته، و آنها را به ترفع و استضعاف دیگران تشویق و راه تکبر را برای آنها هموار کنند و از آن سو در ترک این تکلفات و برنامه‌ها، راحتی و آزادی و برابری است و موجب امان از آتش هم می‌باشد.

تعلیقه ۴

فلاسفه بزرگ مشائیان و اشراقیان، مانند ابن سینا در شفا، نظام امامت و رهبری را طبق مذهب شیعه تأیید نموده و مثل شیخ شهاب الدین سهروردی، خالی نماندن عالم را از وجود امام، چنانکه مضمون احادیث و موافق با استمرار فیض و قواعد عقلی دیگر است، با صراحت پذیرفته است. از او در حکمت اشراق نقل شده که می‌گوید: «لا یخلو العالم منه...» یعنی عالم خالی از امام و خلیفه نخواهد ماند و او آن کسی است که ارباب مکاشفه و مشاهده، او را قطب می‌گویند و ریاست و زمامداری و اختیار دین و دنیا با او است، اگر چه در نهایت خمول و برکناری از دخالت در امور باشد، و اگر سیاست‌بندگان به دست او باشد، روزگار نورانی خواهد بود و اگر زمان از مدبر و مدیر الهی خالی بماند (یعنی دست تصرف و اداره او در امور باز نباشد) تاریکی‌ها غالب خواهد بود. و در جای دیگری از این کتاب گفته است:

«بَلِ الْعَالَمُ مَا خَلَا قَطُّ عَنِ الْحِكْمَةِ وَعَنْ شَخْصٍ قَائِمٍ
بِهَا وَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَهَكَذَا يَكُونُ مَا دَامَتِ
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»

«عالم هیچ وقت از حکمت و از وجود شخصی که قیام به حکمت کند خالی نیست و آن شخص خلیفه خداوند در زمین است و این وضع ادامه دارد تا آسمانها و زمین برقرار است.»

فهرست

موضوع	صفحه
مقدمه ناشر	۵
پیشگفتار	۷

شانزده پرسش

پیرامون امامت حضرت بقية الله (ارواحنا فداه)

۱ - چرا کاوش برای شناختن امام واجب است؟	۱۳
۲ - امامت چه مفهومی دارد و چگونه شرح و تفسیر می‌شود؟	۱۵
امامت بر حسب اصطلاح	۱۶
۳ - نظام امامت با توحید خداوند متعال چه رابطه‌ای دارد؟	۱۹
امامت و رهبری	۲۰
۴ - چه نیازی است به رهبری و	۲۳
۵ - نظام امامت چگونه نظامی است	۲۷
حکومت سلطنتی	۲۸
حکومت انتخابی	۳۲
معايب دموکراسی	۳۴

۱۰۲ نظام امامت و رهبری

- ۳۹ ۶- فرق امامت با رژیم انتصابی...
- ۴۳ ۷- چه مانعی دارد...
- ۴۷ مسأله اکثریت.
- ۴۸ شوراها.
- ۵۱ حاکمیت ملی.
- ۵۳ ۸- امام انسان ما فوق است یا...
- ۶۳ ۹- آیا پیغمبر به فرمان خدا کسی را...
- ۶۶ ۱۰- چه کس و چند نفر را...
- ۶۸ ۱۱- آیا غیر از علی علیه السلام نام و نسب سایر ائمه علیهم السلام...
- ۷۱ ۱۲- آیا منحصر بودن عدد به ۱۲ نفر...
- ۷۳ ۱۳- این ترتیبی که در امامت...
- ۸۱ ۱۴- چنانکه می دانیم نظام امامت بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله...
- ۸۷ ۱۵- آیا مهدی علیه السلام از ائمه اثنی عشر است...
- ۸۹ ۱۶- دلایلی که بر وجود امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام...

تعلیقات:

- ۹۷ تعلیقه ۱
- ۹۸ تعلیقه ۲
- ۹۹ تعلیقه ۳
- ۱۰۰ تعلیقه ۴
- ۱۰۱ فهرست.